

توانایی کنترل کردن بر اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و بخصوص جنگی را ندارد، چیزی که برایش باور نکردی بود برای امپراطور روسیه این بود که در این جنگی که شروع شده بود روسیه شکست بخورد بعد در هر حال تزار امپراطور روسیه وقتی که کم کم شروع کرد با حساس کردن اینکه آن قدرت افسانه ایش دارد فرو میریزد و اینها .. دور و برقی هایش و اطراقیانش هم این را حساس کردند در واقع روسیه امپراطوری شروع کرد به لرزیدن و فرو ریختن . این جریان را که من در تاریخ دیده بودم و خوانده بودم درست در مردم شاه ایران و امپراطوری شاه ایران بنده دیدم یعنی که همانطوری که در گفتگوی پیش مان هم خدمتمن عرض کردم طی چندین سال در واقع از سال ۱۳۴۲ با یعنی شاه کم کم تبدیل شد به رئیس یعنی رئیس در وجود شاه شکل گرفت ، شاه خودش را به اصطلاح در موضع قدرت کامل قرارداد بنا براین و از آن چنان قدرتی همبسته که میدانیم به هر حال برخوردار شد با عواملی که در اختیار داشت بخصوص خوب درآمد نفت که هرگز تصور این را نمیکرد که این قدرت کمترین تزلزلی یک روزی پیدا بکند درنتیجه افرادی هم که در اطراف شاه بودند و حکومت ایران را تشکیل میدادند بتدریج تبدیل شدند به پیج و مهره های این ماشین قدرت . و این پیج و مهره ها هیچکدام برای خودشان یک وظیفه تعیین کننده قائل نبودند بلکه در یک محدوده خاصی خودشان را موظف میدیدند که یک عملکردی داشته باشند و بیشتر از آن هم نه برای خودشان مسئولیتی قائل بودند و نه وظیفه ای و در حقیقت آن با طری این ماشین و آن با طری این ماشین عظیم خودشاه بود که تا موقعی که قدرت داشت تا موقعی که نیرو داشت این ماشین را حرکت در میآورد و آن پیج و مهره ها هم هر کدام سرجای خودشان کار خودشان را انجام میدادند . وقتی که این با طری شروع کرد به ضعیف شدن، بنده واقعاً " این مسئله را در این چیز دیدم درست مثل یک با طری که در یک رادیویی داشته باشد با یک ضبط صوتی که با طری اش وقتی شروع میکند و کم کم نشان میدهد که ضعیف دارد میشود چه جوری آثار اختلال در این دستگاه ظاهر میشود و بعد یک مرتبه می بینید که خوب دستگاه از کار افتاد .

سؤال : چرا شاه ضعیف میشد . چون تمام مهره هایش همان ها بودند و همان کارهای ..

آقای احرار : مهره ها بله ولی بدلایل همان پیشتر که عرض کردم که بیشتر مسائل سیاست خارجی بود عرض کنم که : و بهر حال اوتصور، یعنی شاه سخت خودش را متکی کرده بود به سیاست بخصوص امریکائی ها و در دوره، ابتدا در دوره ترومن که دموکراتها حرکت ملیون را در ایران تقویت کردند و مسئله نفت واينهارا پيش آوردند . بهر حال بعد شاه از این خطری که موجودیتش را تهدید میکرد توانست با صلاح بجهد . بعد در دوره کندي این تجربه بصورت دیگری تکرار شد بعد یواش یواش شاه فکر میکرد یعنی خوب بهر حال چيز هم کرده بود، نه اينکه فکر بکند، اولا" فکر میکرد در سیاستی که اتخاذ کرده و دنبال میکند در عرصه منطقه سیاستی است که هر رژیمی که و هر دولتی که در امریکا سرکار باشد اعم از اینکه دموکراتها باشند یا جمهوری خواهان این چون با صلاح یکی از پرنسیپ های اساسی سیاست کلی امریکاست ناچار بايست این را حفظ بکند همانطور که اسرائیل را آمریکا در هر موقعی و هرفروصی مجبور است حفظ بکند . بعد شاه ارتبا طات خیلی وسیعی ، با صلاح با اشخاص و مهره های خیلی حساس سیاسی و اقتصادی امریکا برقرار کرده بود، دوستی ها و روابطی پیدا کرده بود که روی آنها خیلی حساب میکرد همانطور که مثلًا" یهودی های امریکا میتوانند آن چنان نفوذی داشته باشند روی سیاست امریکا که سیاست امریکا را در هر حال تحت تاثیر قرار بدهند از نظر حمایت از اسرائیل .. شاه هم فکر میکرد که آن چنان عواملی را در دستگاه سیاسی واداری امریکا دارد و آنچنان دوستان مؤثری دارد که حتی اگر فرض کنیم که آدمی مثل کارتر که روابط خیلی خوبی خواهد شد که یک تضعیف کلی در وضع شاه پیدا بشود ، در هر حال بعد از اینکه کارتر قدرت یعنی دولت را در امریکا در اختیار گرفت کم کم شاه احساس کرد که امریکا خیلی، یعنی دولت امریکا، دولت کارتر خیلی بیشتر از آنچه که او فکر میکرد از او متوقع است و تا آنجاهایی دارند پیش میروند امریکائیها ، که بهر حال میخواهند اورا بشدت محدودش بکنند . البته بهیچوجه بنده بشما عرض بکنم که تا این زمانی که بنده دارم صحبت شرا میکنم و فکر میکنم که بعد از اینهم، مسئله تغییر رژیم مطرح نبود یعنی شاید من فکر نمیکنم که خود امریکائیها هم میخواستند که در ایران یک تغییر رژیم با یعنی صورت حاصل بشود، فکر نمیکنم . بهمین ذلیل هم بهر صورت همانطور که خدمتتان عرض

کردم بعد از آمد و رفت‌ها و گفتگوهای زیاد قضیه با ینجا منجر شد که خوب شاه دولت‌های داشت، را تغییر بدهد و دولتی را روی کار بیاورد که در حقیقت از اقتدارات بیشتری، یعنی بجای اینکه دولت‌هم در وجود شاه متمرکز بشود، خوب یک دولت در ایران تشکیل بشود و این دولت یک مقدار آزادی‌ها را تامین بکند یک مقدار فرست ورود عناصر لیبرال را در دولت‌گاه دولتی فراهم بیاورد و حکومت از آن شکلی که داشت، از صورت یک حکومت استبدادی، یک دولت استبدادی خارج بشود همان چیزی که حالا خیلی صحبت می‌شود که شاه باید سلطنت بکند نه حکومت قبلاً "هم صحبت‌می‌شد در هر حال" . شاه بنظر من البته، بنده نمی‌خواهم تفسیر بکنم چون هم تفسیر زیاد شده و هم کسانی هستند که می‌توانند بهتر از من تجزیه و تحلیل و تفسیر بکنند، بنده بیشتر کوشش می‌کنم آن چیزهای را که در جریانش واقع شدم و بچشم خودم دیدم برای شما تعریف بکنم ولی یکی از چیزهای را که دیدم این بود که خوب شاه علیرغم میل خودش تصمیم گرفته که کابینه یعنی آقای هویدا را تغییر بدهد و کابینه دیگری را در ایران سرکار بیاورد منتهی همانطور که خدمتمن عرض کردم شاه فکر می‌کرد که این موج را هم با یک ظرافت‌های خاص خودش با آن بازیگری‌های خاص خودش که داشت این موج را هم بیک‌نحوی از سر بگذراند یعنی که هم با جریان سیاسی روز یک مقدار خودش را تطبیق بدهد و هم اینکه سرکلاف را از دست‌نده درنتیجه همانطور که عرض کردم "ولا" هویدا را برد به دربار که باز کارهای سیاسی به‌حال دردست خودش باشد و در دربار متمرکز بشود و بعد هم دکتر جمشید آموزگار را مأمور تشکیل کابینه کرد که از یکطرف یکی از مهره‌های خودش بود و میدانست که خوب آموزگار، یعنی با اعتماد داشت از جهاتی و میدانست این آدمی است که بازیگر سیاسی نیست و بیشتر یک تکنوقرات است، با مید اینکه آموزگار یک تیمی را روی کار بیاورد که مورد حمایت و رضایت آمریکائیها باشد و ضمانته باشند و "بیک مقدار کارهای اقتصادی و عمرانی و این چیزها بپردازد" بعد هویدا هم کار سیاسی را اداره بکند و این موج بگذرد، اما گروههای مخالف شاه که در طول این سال‌ها در طول از ۱۳۲۲ به بعد با ین‌طرف بخصول برادر روش خشن حکومت مدت‌ها کنار نشسته بودند ولی متوجه بودند، با یک حس‌کینه و نفرتی کم کم نسبت به رژیم پیدا کرده بودند اینها وقتی که زمینه را مساعد دیدند و دیدند که به‌حال حکومت نرم‌شدار و مجبور است که نرم‌ش بخراج بدهد، و نرم‌ش دارد از خودش

نشان میدهد اینها به سرعت شروع کردند همیگر را پیدا کردن و ظاهرشدن در صحنه که گروههای مختلفی بودند البته بیشتر در این موقع خوب طبیعتاً "عناصر لیبرال مثل جبهه ملی ها مثل بازاریها و اینها بودند هنوز عناصر افراطی در صحنه نبودند .. آقای جمشید آموزگار پس از اینکه چندماهی رئیس دولت بود و نخست وزیر بود و کابینه را اداره میکرد کم کم خودش متوجه شد که اوضاع طوریست که اومرد این میدان و حریف این چیز نیست و بهمین دلیل از شاه خواسته بود که اورا معاف بکند از اینکار بخصوص بعد از جریان تبریز که یادتان هست که تظاهراتی شد و سربازهای را که فرستاده بودند که تظاهرات را خاوش بکنند از اجرای دستورات افسرانشان خودداری میکردند بدلیل اینکه روحانیون و مردم واينها در مقابله باشان ایستاده بودند ، خوب تا آن وقت سربازگر فرض کنید باوتعلیم داده میشد و دستور داده میشد که در یک تظاهراتی بروند و مقابله بکند هیچوقت دیگر با یک آخوند با یک روحانی یا با یک تعدادی روحانی رویرو نشده بود ولی اینجا میدید که خوب آخوندها و آخوندهای شهر .. معممین و کسانی که برای آنها احترام قائل بود و سمبول مذهب بودند اینها هم آنجا در صفر مردم هستند بنا بر این این فکر برایش پیش میآمد که قضیه از چه قرار است من چرا با یست مثلاً ، منکه نمیتوانم به آخوند شلیک بکنم به آخوند شلیک کردن یعنی با مذهب ضدیت کردن . بعد از جریان تبریز اشتباه بزرگی که شد که بوزیر مشاور دولت آموزگار آقای را مبد تعلیم دادند که در مجلس در مقابل سوالی که شده بود بگوید یک عدد ای از خارج آمده بودند و این تظاهرات را میکردند در تبریز .. کم کم آشکار شد که دولت آموزگار مرد این میدان نیست و در همین حال ضمن اینکه گروه های مخالف رژیم واقعاً "طرح نبود ، مخالفین شاه اینها کم کم با هم ارتباط میگرفتند باسانی و به آزادی . جلسات داشتند عرض کنم که رفت و آمد داشتند بعد از جهات مالی با آنها هم از داخل وهم از خارج کمک میشد و بهر حال یک موومان مخالف شاه روز بروز داشت شکل میگرفت در داخل دستگاه حکومت ، دستگاه شاه هم خوب گروههای مختلف ، نگرانی هایی برایشان پیدا شده بود و خوب مثلاً "فرض بفرمائید که یک عدد ای فکر میکردند که اگر حکومت آموزگار مثلاً "برود و یک حکومت دیگری بیاید آن حکومت بعدی میتواند کنترل بکند اوضاع را ... بهمین ذلیل گروهی که در اینجا کم کم در زمان آموزگار بود ، تازمان جمشید آموزگار شاه فکر میکرد

که تنها با گروههای روشفرکر سروکار دارد در این مخالفت‌هایی که میشند و "اقعاً" مسئله آخوند هارا ونفوذ با صلاح روحانیون و مذهبی هارا خیلی ترتیب اثر نمیداد یعنی فکر نمیکرد شاه که روحانیون از چنان موقعیتی بر خوردار باشند که بتوانند کنترل با صلاح یک "موومان" و یک جریان سیاسی را علیه او کاملاً درست بگیرند بلکه فکر نمیکرد که آنها هم خودشان تبعیت میکنند از گروههای وعناصر سیاسی؛ البته تا یک حدی هم حق هم داشتنند برای اینکه هنوز به آنصورت اصلاً" روحانیت یک پارچه نشده بود، خوب بودند یک عدد ای که از سالها پیش از همان زمان ۱۳۴۲ از ۱۵ خرداد از روحانیون که بارزیم مخالفت میکردند در زندان میرفتند چیز میکردند ولی اینها یک گروه شناخته شده ای بودند و تعدادشان هم زیاد نبود در حالیکه در ایران روحانیت اینها نبودند روحانیت با صلاح ریشه دار هنوز در مقابل شاه و در مقابل رژیم موضع گیری نکرده بود. در زمان آموزگار در اواخر ... در جریان کابینه آموزگار شاه باین نتیجه رسیده بودکه با استی برای راضی کردن گروههای مذهبی اقدام اساسی بکند و خطر را از ناحیه آنها احساس میکرد درنتیجه بفکر این افتاد که یک دولتی را سرکار بیاورد که این دولت بتواند با قشر بازاری و روحانی یک نوع ارتباطی داشته باشد و بتواند با اینها کنار بیاید. بنابراین بازگشت‌شوی اطراقیان خودش توی گروه خودش یک کسی را پیدا بکند که او بتواند با عوامل محافظه کار کابینه تشکیل بدهد و بتواند همین که عرض کردم با بازاریها با روحانیون با مذهبی ها و این طبقات تا حدودی لیبرالها ارتباط برقرار بکند و اینها را با جبهه ملی و اینها ... و رضایت اینها را بتواند بتحوی جلب بکند این بود که شریف امامی را آورد سرکار .. ولی .. خوب طبیعی است که آقای شریف امامی ممکن بود که در بیست سال پیش ، بیست و پنج سال پیش بتواند یک همچنین نقشی را بازی بکند ولی در آن روز مردی که به رحال تا روز پیش رئیس مجلس سنای بود رئیس بنیاد پهلوی بود از مهره های موثر خوب رژیم بود این نمیتوانست باید مبشر آزادی های سیاسی بشود و یکمرتبه بصورت یک دولت انقلابی عمل بکند و تمام تصمیماتی را که در آن مثلاً فرض کنید که همان کارهای را که ملاحظه فرمودید قمارخانه هارا ببنند نمیدانم تاریخ شاهنشاهی را تغییر بدهد، چه بکند ، این کارهایی که بصورت کارهای انقلابی انجام شد و همه اش حکایت از ضعف رژیم داشت در مقابل جریانی که شروع شد، این موجی که شروع شده بود.

آقای شریف امامی هم برای انجام برنامه هایی که داشت طبیعتاً "با یست از خارج، از همان محدوده رژیم که کسی را نمیتوانست بیاورد، مجبور بود که تسوی آن محدوده بگردد درنتیجه بعضی عوامل و عناصری پیدا شدند در دولت او که این دولت جدید را بصورت یک ترکیب عجیب و غریب درآوردند مثلاً" یکیش آقای مرحوم آقای آزمون بود؛ آزمون یک آدم فرست طلب، جاه طلب و فاقد یک شخصیت متین معقولی برای همچون زمانی. آقای آزمون در کابینه شریف امامی شده بود همه کاره مملکت. بعنوان معاون نخست وزیر و معاون اجرائی نخست وزیر، مشاور و معاون اجرائی نخست وزیر کارگردانی میکرد کابینه را و از یکطرف او میخواست نمیدانم نقش یک انقلابی را بازی بکند و بعد آن جوری که خیال داشت بعد خودش کابینه انقلابی تشکیل بدهد. از یکطرف بهر حال آمدند در همان کابینه حکومت نظامی اعلام کردند. از طرف دیگر به حکومت به ما مورین حکومت نظامی دستور داده شده بود که با مردم در گیری پیدانکند حتی فشنگ های کم با صلح بی خطر سفارش داده بودند که از آلمان خریداری بکند برای ما مورین فرمانداری نظامی و برای ما مورین حکومت نظامی و این جریانات که حالا مجموعاً "تاریخ این دوره را تشکیل میدهد، بنده نمیتوانم برای شما در زمان خیلی کوتاهی همه اش را تکرار بکنم و بررسی بکنم اینها از یکطرف، و از طرف دیگر تمام این جریانات را عناصر مخالف عناصری که حالا هر روز قدرت بیشتری پیدا میکردند ولی میگویم که نه یک تشکیلات منظی داشتند نه یک حزب معینی بود، مخالفین شاه و مخالفین دستگاه اینها همانطور یواش یواش از اینطرف و از آنطرف سر در می آوردن و خوب کسانی هم که حتی مخالفت نداشتند سعی میکردند که خودشان را در این صف قرار بدهند و قدرت میگرفتند در حالیکه اینها قدرت میگرفتند تیم شاه و حکومت روز بروز ضعیف تر میشد، سازمان امنیت توانائی خودش را از دست میداد یعنی دستور داشت که بكلی آن سیاست گذشته اش را ترک بکند حکومت نظامی که عرض کردم با نصourt آمده بود دستور داشت که مقاومت نکند و مثلاً "در مشهد در اثر درگیری هایی که پیدا شده بود بین ما مورین حکومت نظامی و تظاهرکنندگان .. یک دونفر کشته شده بودند آنوقت آقای آزمون آمد از طرف دولت عزای عمومی اعلام کرد. این معلوم بود که اینها این تمام چیزها را بود که نشان میداد حکومت در موضع ضعف و عقب نشینی قرار دارد، هر یک قدمی که حکومت عقب نشینی میکرد یک قدم مخالفین جلوتر می آمدند و نکته

مهم این بود که تقریباً "تمام جریاناتی که در دولت میگذشت تصمیماتی که گرفته میشد اینها را مخالفین اطلاع داشتند مثلاً" همین سیاستی که اتخاذ میشد که فرض کنید مثلاً "ما موریں حکومت نظامی در گیری با مردم پیدا نکنند این را مخالفین رژیم اطلاع داشتند اینکه مثلاً" فشنگ بی خطر دارند میخونند اطلاع داشتند آنها سیاستشان را و حرکتشان را با این جریانات تطبیق میدادند . خوب .. میگوییم این درست وقتی که آدم برسی بکند می بیند همان جریانیست که در روسیه هم اتفاق افتاده یعنی تزار روسیه هم بهمین ترتیب روز بروز قدرتش را از دست میداد قدرت منتقل میشد به دومای روسیه بعد یواش یواش آن حکومت با صلاح همان که .. کرنسکی روی کار آمد ، خوب همه خیال میکردند که قهرمان اصلی این ماجراها کرنسکی خواهد بود مردی که خیلی مورد احترام و علاقه مردم بود . بعنوان یک رهبر اقلیت با صلاح سالها بود که شناخته شده بود . ولی جریانات آن چنان شدت میگرفت که خود کرنسکی هم بعد از مدتها کنار زده شد و بعد کار با آن روزهای اغتشاش رسید و بالاخره در آن روزها لنین توانست کنترل اوضاع را در آخرین ساعتها بدست بگیرد ... در انقلابها یعنی وقتی که این مراحل موج انقلاب سرعت پیدا میکند و یواش یک نارضائی هایی که هست و مخالفتها ری که هست بصورت امواج انقلابی ظاهر میشود در همه جا چند گروه در صحنه ظاهر میشوند . (پایان نوار ۳ ب

شروع نوار ۴

"چند گروه در صحنه ظاهر میشوند یک گروه مردم آرمان خواهی هستند که طبیعتاً دلشان میخواهد ، یک ایده آل هایی دارند و ته قلبشان خواستار یک وضع بهتری هستند یک تحول منطقی هستند اینها بامید اینکه بنظر من اکثریت کسانی را که در یک همچنین جریاناتی ظاهر میشوند در صحنه ، اینها تشکیل میدهند ، اینها با این امید که یک تحول مطلوبی واقع شد می‌آیند توی صحنه یعنی همان هایی که و اکثریت کسانی که آن تظاهرات عظیم را در خیابانهای تهران انجام میدادند و خوب ما دیدیم یک گروه عرض کنم فرمت طلبها هستند کسانی که فکر میکنند که اوضاع دارد اوضاعی میشود که اینها میتوانند فرصت های را که هیچ وقت در یک

شرط عادی برایشان پیش نمی‌آید، از این فرصتها استفاده بکنند. یک گروه گروهی هستند که قدرت طلبها هستند که اینها فقط از لحظه‌ای که می‌ایند وارد کار می‌شوند برای اینست که قدرت سیاسی را در مرحلهٔ بعدی بدست بگیرند، بعد از اینکه موج انقلاب بالا گرفت معمولاً آن گروه اول می‌بینند که آن چیزی که دلشان می‌خواست و آرزویش را داشتند با نصوت عایدشان نشد و نمی‌شود طبیعتاً اینها با افسردگی خودشان را کنا رمی‌کشند گروه فرصت‌طلب‌ها سعی می‌کنند بیانند که قدرت در وجود که وکدام دسته متمرکز می‌شود خودشان را بچسبانند به آن واز آن استفاده بکنند در سایهٔ آن قدرت جدید و بهرهٔ گیری بکنند. گروه قدرت طلبها باز توانی خودشان چندگروه هستند درنهایت امر آن گروهی که بتواند، چون همانطور که یک گروه هائی و یک نیروهایی در انقلاب وارد صحنه می‌شوند یک نیروهایی هم از صحنه خارج می‌شوند طبیعتاً یک خلایق بوجود می‌آید و این جای این نیروهایی را که از صحنه خارج شدند مثلاً نیروهای انتظامی، نیروهای نظامی، نیروهای امنیتی را که خالی می‌شوند یک نیروی دیگر با یست بگیردو این نیرو هست که تعیین کنندهٔ سرنوشت انقلابات است این نیروچه نیروی است در روزهای انقلاب، نیروی کسانی است که خشن‌تر باشند که آمادگی زد خورد های بیشتری داشته باشند که بخواهند آتش بزنند که بتوانند غارت‌کنند که بتوانند بکشند عنداللزوم، و آنوقت در آن روزهای آخر آن رهبر یا رهبرانی که این نیروی اخیر را در اختیار داشته باشند و بتوانند این نیرو را بمیدان بکشند می‌توانند سرنوشت انقلاب را بدست بگیرند همچنانکه لذین باکشیدن کارگرها، کارگرها هیکه حاضر بودند آتش بزنند، قصرهارا بچاپند و غارت امپراطوری مبارزه می‌کرند اینها را با سیاست مبارزه پارلمانی باتزار و حکومت و اینهایی را که چندین سال با سیستم مبارزه پارلمانی باتزار و قدرت را در اختیار بگیرد در روزهایی که خلاه قدرت بوجود آمده بود. در ایران جریا انقلاب با این صورت که خدمت‌شما عرض کردم در مجموع پیش‌میرفت ولی تا وقتی که شاه تصمیم نگرفته بود که دیگر با مصطلح صحنه را ترک بکند خوب‌هنوز تصور میرفت با آن ارتشی که وجود داشت با آن سازمانی امنیتی که وجود داشت این موج جدید هم به یک نحوی حالا یا تغییر بشود یا آرام بشود یا در یک مرحله ای حتی سرکوب بشود هنوز کسانی که در حکومت بودند بوضع خودشان اطمینان داشتند، بنده

بsuma یک خاطره ای را عرض بکنم همان بعد از ، یعنی همان همزمان با حادث تبریز در زمان آموزگار من واقعا " دیدم که آن چیزی که در رویه و تا یک حدودی بهمین صورت باز در انقلاب فرانسه اتفاق افتاده بود دارد در ایران شکل میگیرد واز آن وقت بود که من خودم احسا س کردم که ایران دارد میروند بطرف یک انقلاب راجع باین موضوع نظر خودم را با آقای آموزگار مطرح کردم گفتم آقا این راه واین خط واین مسیر مملکت را دارد می برد در مسیر انقلاب ، انقلاب خیابانی یعنی انقلابی که بریزند توی خیابان مردم و خون و خون ریزی آموزگار بمن گفت که تو از یک چیز مطمئن باش تا ما این عین عبارت خودش است : تا ما فرمانده قوی داریم ، ارتش قوی داریم و سازمان امنیت قوی داریم آن اتفاق در ایران نخواهد افتاد . که حالا بنده با و گفتم که خوب در اغلب جاها همه این عوامل وجود داشته ولی کار بآنچایی رسیده که همانطور که عرض کردم به سرباز اگر گفتند که شلیک بکن ، سرباز شلیک نمی کند بعد حتی در مرحله بعدی سرباز تفتیش را بر میگرداند بطری افسرش شلیک میکند و اتفاقی می افتد که لذین گفت که تفنگها را صد و هشتاد درجه بچرخانید ... غرض اینست که تا این زمان خوب همه احساس میکرند که یک وضع بحرانی است ولی اصلا" کسی تصور این را نمیکرد که این بحران بصورتی در بیاید که رژیم را تهدید بکند . بیشتر هم بخاطرا ینکه خوب همه چیز متکی بشاه بود وهمه فکر میکردند که شاه مقاومت خواهد کرد . و خواهد ماندو خواهد ایستاد از وقتی شاه تصمیم گرفت که از ایران برود خوب همه کسانی که در حوزه قدرت یعنی حوزه حکومت بودند نزدیکان شاه ، درباریها ، دولتی ها ، سران ارتش اینها حس کردند که پس اوضاع ، اوضاع دیگری است و از آن زمان بود که لرزش های شدید در ارکان حکومت شروع شد و اینرا بنده بشما عرض بکنم که برخلاف آنچه که گفته شده و اظهار شده و ادعا شده و خود اعلیحضرت متصافانه در یک مورد که القاء شبهه کرده ، ایشان ، در آخرین مراحل نبود که تصمیم گرفتند از ایران بروند . من خودم شاهد یک جریانی بودم که بشما عرض بکنم تا بدانید که ایشان ماهیت ا قبل از آنچه که حالا اظهار میشود یعنی در زمان شریف امامی تصمیم گرفته بود که از ایران برود فکر میکنم که او اوسط حتی میتوانم بگویم او ایل کابینه شریف امامی بود بنده با تفاوت دونفر ، سه نفر ، دونفر دیگر که نفر سومش مرحوم چه بود دوست مان وزیر اطلاعات بود وزیر اطلاعات آنکه کشته شد

یعنی عاملی تهرانی و دونفر دیگر از دوستانمان قرار بود که با آقای شریف امامی ملاقات کنیم و یک صحبت‌هایی داشتیم، جلسه هیئت دولت در نخست وزیری تشکیل بود ساعت هشت تمام شد، ما در اطاق رئیس دفتر آقای شریف امامی بودیم آقای علی فرداد، فرداد آمد خبر داد که نخست وزیر آمده با طاقش و ما وارد اطاق نخست وزیر شدیم، آقای شریف امامی آن سر اطاق با وزیر خارجه اش آقای خسرو افشار ایستاده بود و گفتگو میکردند خوب‌ما از دور یک سری تکان دادیم ولی دیگر نرفتیم جلو که چیز بکنیم. حدود ۷، ۸ دقیقه‌ای شاید یک خورده بیشتر این مذاکرات دونفری آقا یا ان طول کشید و بعد خسرو افشار خدا حافظی کرد و رفت ما منتظر بودیم که خوب‌بنشینیم و با آقای شریف امامی صحبت‌ها یمان را بکنیم. شریف امامی گفت که من خیلی متأسفم برای اینکه با یست بروم نمیتوانم که ببینیم هم‌دیگر را، بنده گفتم که آقا موضوع هائی هست که "حتماً" باید با هم‌دیگر صحبت بکنیم. و مهم است ایشان گفت که از این مهمتر هست که شاه چند روز است که پایش را توی یک‌کفش کرده و میخواهد برو د از این مهمتر هم چیزی هست خوب‌طبعی‌تا" ما اصلاً" هیچ‌کدام فکرش را نمیکردیم. ل شریف امامی گفت بلی یک همچنین چیزی هست‌الان هم با آقای افشار در همی‌زن زمینه صحبت میکردیم چون با ایشان دستوردادند که موجبات گذرنامه و کارهای ایشان واينحرفه‌ارا تهیه بکنند و من سه شب است متواالیاً" میروم بکاخ و با اعلیحضرت صحبت میکنم بلکه بتوانم ایشان را از خر شیطان پائین بیاورد و لی تاحالا موفق نشدم باز امشب‌الان دارم میروم که با ایشان صحبت بکنم. شاه در کتاب خودش نوشته که سالیوان بوسیله محمدعلی مسعودی بمن پیغام داد که شما بهتر است ایران را ترک بکنید. حالا بنده میخواهم بشما عرض بکنم یکی از کسانی که در آن شب در آنجا حضور داشت محمدعلی مسعودی بود وقتی که شریف امامی این حرف را زد چشمهای محمدعلی مسعودی که در حالت طبیعی هم خیلی درشت است چنان از تعجب چیز شده بود که داشت از حدقه میزد بیرون بعد هم ما رفتیم تا کنار هلی کوپتر که منتظر شریف امامی بود صحبت‌کننا و بعد ایشان سوار هلی کوپتر شد و رفت ما آمدیم بنده با آقای محمدعلی مسعودی با اتومبیل محمدعلی مسعودی رفتیم تا خانه و مران رساند، توی راه بمن میگفت فلانکس دیسدی چه گفت؟ قضیه چه هست؟ پس بنا بر این ماهها قبل از اینکه یک همچنین صحبتی اصلان" پیش بیايد آقای یعنی اعلیحضرت محمدرضا شاه تصمیم گرفته بودکه از

ایران برود . و خوب کم وزراء ، امرای ارتش ، نزدیکانش از این جریان اطلاع پیدا کرده بودند و طبیعی است که وقتی آنها می دیدند که شاه دارد می رود می فهمیدند که پس بنا براین رژیم دارد می رود این بود که یک حرکت شدید و آ شکاری شروع شد بین سران رژیم ، سران ارتش ، سران حکومت برای اینکه هرچه زودتر خودشان را کنار بکشند و فرار بکنند و بروند .. بسیاری از آنها همان وقت شروع کردند از ایران خارج شدن خانواده سلطنتی که خارج شده بود دیگران هم که در مراتب پائین تر قرار داشتند اینرا می دیدند و حس می کردند که آنها هم باید دست و پایشان را جمع بکنند و بروند بنا براین کم کم آشکارا شروع کرد اصلاً " حکومت و رژیم به لرزیدن و فرو ریختن . بندۀ خودم در همان ماه های آخر یک چندتا مقاله نوشته بودم در باره، یعنی اطلاعات و اسنادی بدستم افتاده بود راجع به سوء استفاده های عجیبی که در نیروی دریائی ایران در خلیج فارس شده بود خوب اینها را که در گذشته ها اگر هر نوع از این مدارک و خیلی کمتر از این رقیق تر از این اگر بدستم میرسید که نمیتوانستیم از آن استفاده بکنیم ولی آن زمان فرصتی پیش آمده بود و آنها هم که این جور مدارک را داشتند جراتی پیدا کرده بودند و می آورند و میدادند و ماهم استفاده میکردیم از آنها . بندۀ این مقالات را شروع کردم چند مقاله بود ، از دفتر بازرسی شاهنشاهی تلفن کردن گفتند که ارتش فردوس خیلی با این مسئله علاقمند شده و میل دارد که راجع با این موضوع اطلاعات بیشتری داشته باشد و خواهش کردن که یک کسی را بفرستند پیش تو که با تو صحبت بکند گفتم اشکال ندارد قرار گذاشتند و گفتند که سرهنگ فلان از بازرسی شاهنشاهی که از طرف شخص تیمسار فردوس متوجه شده و نشست و خوب راجع به میانه شد بیاید منزل ما . آمد آن سرهنگ آمد و نشست و خوب راجع به میانه مسئله صحبت شد و اینها بعد که صحبت مان در این زمینه تمام شد دیدم که بمن گفت که فلانکس اوضاع از چه قرار است؟ گفتم همین است که ملاحظه می فرمائید گفت نه من حقیقتاً" میخواهم که دوستانه از شما خواهش کنم که بمن راهنمایی کنید و بمن بگوئید که من چه کار می بایست بکنم برای اینکه تماش من زنم را فرستاده ام رفته بچه ام را فرستاده ام رفته فلان رفته و حالا خودم فکر می کنم که این خانه ای را که دارم بفروشمش .. من دیدم ما موری را که بازرسی شاهنشاهی فرستاده پیش بندۀ که راجع به یک همچنین موضوعی صحبت بکند این

هراسان و نگران آشکارا صحبت این را میکند که آیا من خانه ام را بفروشم فرار کنم یا اینکه حالا یکخورده دست نگهدارم در همان روزها باز موارد خیلی زیادی بمنه شاهدش بودم خود من، حالا اشخاصی که توی صحنه بودند و کارگردا ن با صطلاح مخالفت‌های با شاه بودند و دیگر شاخص میشدند کم آنها قطعاً "خاطرات زیادی از این قبیل دارند . ولی بمنه که در این جریانات نقشی نداشت فقط باعتبار یک آشناei یا شهرت یا هرچه بهر حال به هر دلیل دیگری که نمیدانم تعداد قابل توجهی افراد از مقامات امنیتی سازمان امنیت، از مقامات ارتشی ، از مقامات سیاسی اینها سعی میکردند که بمن نزدیک بشونند یعنی با من تماس میگرفتند و چیز میکردند که من آنها را با عوامل مخالف رژیم: با آقای طالقانی با آقای بازرگان با آقای نمیدانم حاج سید جوادی دیگران و دیگران که در آن موقع شاخصیت پیدا کرده بودند و اینکارها را کارگردانی میکردند در تماس بگذارم و میگفتند که ما میتوانیم خدمت بکنیم . در حالیکه اینها آن موقع جزو رژیم بودند و از خدمتگزاران موثر رژیم بودند همانطور که عرض کردم بسیاری از اینها اطلاعات خیلی محترمانه دولتی و امنیتی را شروع کرده بودند در اختیار مخالفین رژیم میگذاشتند برای اینکه خوب میخواستند حساب باز کنند با دستگاه آینده با کسانیکه یواش یواش بقدرت میرسیدند ... این وضع در همه شئون بود در مطبوعات هم همینطور بخصوص که خوب گروههای زیادی در مطبوعات بودند که اصولاً ناراضی بودند و جزو روشنفکران ناراضی بودند ولی اینها در آن روزها که مطبوعات هم دیگر بعلت آزادیهایی که پیدا شده بود نقش مهمی داشتند در اوضاع و احوال سیاسی و جاری مملکت کم خودشان جزو درواقع کارگرداشی سیاسی شده بودند و سندیکای نویسندهان و خبرنگاران را که خدا رحمتش کند مرحوم هویدا خودش پایه گذاش بود آقای داریسو ش هما یون کارگرداش بود . این تبدیل شد به یکی از سنگرهای اساسی با صطلاح انقلاب و ضد حکومت حالا هنوز ضد حکومت و بعد هم ضد رژیم ... در زمینه مطبوعات هم قضیه از همان اصل کلی که خدمتستان عرض کردم خارج نبود یعنی خوب یک عده ای بودند که .. آرمانهایی داشتند آد مهای بودند که خوش فکر بودند و به آزادیها فکر میکردند .. آدمهای خوش نیتی بودند طبیعتاً اینها دلشیان میخواست و فکر میکردند که خوب مملکت دارد در یک مسیری پیش میرود که آن چیزهایی را که اینها سالها آرزویش را میکردند و در جاهای دیگر شنیده بودند

و دیده بودند تحقق پیدا میکند اینها طبیعتاً "گرایش پیدا کرده بودند به انقلاب . یک عده زیادی بودند که اینها در هر شرایطی در هر رژیمی هر سیستمی حداکثر حق شان همانی بود که داشتند در آن موقع واقعاً استحقاق بیشتر از آن نداشتند، اگر هم در آن موقع همانی که داشتند نصیب شان شده بود باین دلیل بود که خوب مملکت توسعه پیدا کرده بود، کارها توسعه پیدا کرده بود و آدم کم بود و بعلت کمبود آدم آنها در یک همچون وضعی قرار گرفته بودند ولی حقیقتاً شایستگی همان را هم نداشتند متنهی آنها فکر میکردند که در یک اوضاع غیر عادی میتوانند موقعیت های بهتری بدست بیا ورند آنها طبیعتاً در صفا انقلابیون قرار گرفتند و از همه آتششان تیز تر بود . که همان گروه فرصت طلبها هستند خوب بقیه هم یک عده ای هم مات و مبهوت و گیج بودند و نمیدانستند که چکار بکنند بنابراین قبل از انقلاب و قبل از بهمن ۱۳۵۷ و قبل از سقوط رژیم یکی از جاهاییکه و یکی از مراکزی که خیلی در معرض تلاطم قرار گرفته بود مطبوعات بود بخصوص این دو سه تا روزنامه و چندتا مجله ای که تاثیر داشتند . مسئله اعتصابات پیش آمد تعطیل روزنامه ها که باز آنجا آقای آزمون یک نقش عجیبی داشت برای اینکه آزمون سعی میکرد ... آزمون یکی از آن فرصت طلبها بود حالا پنده نمیخواهم بعد از اینکه ایشان مرده است حالا در باره اش صحبت بکنم ولی حقیقت ایشست که یکی از فرصت طلبهاشی بود که تصور میکرد در این ماجرا جای بسیار مناسبی برای او باز شده و با اینکه خودش در هرحال همیشه ازابتدا و از موقعی که بهر حال بوسیله سازمان امنیت اصلاح تحصیل کرده در خارج و جزو همکاران سازمان امنیت بود بعد بوسیله سازمان امنیت در ایران مصدر کار شد از معاونت وزارت اطلاعات بعد وکالت بعد عرض کنم که کارگردانی حزب رستاخیز و نوشتن اساسنامه برای حزب رستاخیز بعد عرض کنم ورود در کابینه واينها ... همه اينها ولی باز فکر میکرد که آن چيزی را که طبیعت است گاه طلبیش انتظار داشت دیگر حالا الان موقعی است که همچون فرصتی است که دیگر بحسب نمیآورد بنابراین او سعی میکرد که در این ماجرا با صلح آن رهبری را که شاه فکر میکرد که احتیاج دارد، رهبر انقلابی او خواهد بود . باين دليل کوشش زیادي میکرد که هرچه بیشتر باکساییکه با صلح این مخالفتها را اداره میکردند نزدیک بشود و از جمله با آقای صفری که از قدیم دوست بودند در اداره اوقاف، صفری آن موقع رئیس کانون سندیکای نویسندهان و خبرنگاران بود با

صفری خلبان ارتباط نزدیک داشت و بوسیله صفری سعی میکرد که با اصطلاح خودش را مدافع آزادبها و حقوق مطبوعات جلوه بدهد . و همان باعث شد یعنی او شریف امامی را وادار کرد که با آقای صفری قراردادی امضاء کردند که تخته وزیر ورثیین سندیکای نویسندهان و مطبوعات، آزادبها مطبوعات را تضمین خواهند کرد در آینده که حود آن قرارداد امضاء کردن، از آن حرفا بود در آن موقع . خوب بعلت همان که عرض کردم که هیچ .. سازمانی وجود نداشت و تشکیلاتی وجود نداشت سرناامه خاصی وجود نداشت جزا بنکه همه هر روز بینتر هیجان زده نیز میخواستند که خودشان را در این صفتاره جابهند . مسابقه، حضور در انقلاب همانطور روز بروز شد میگرفت و خوب دستگاه از هم پاشیده سازمان امنیت هم و دولت هم کارهای بدون حسابی میکرد، بخود میگرفت و بخود آزاد میکرد و این گرفتن و آزاد کردن هم خودش یک وسیله ای بود که اشخاص و چهره های جدید پیدا میشدند قهرمانهای جدید پیدا میشدند اشخاص ... در هر حال ... بینتر با اصطلاح فعالیت هایی که در کار مطبوعات در جریان انقلاب قبل از بهمن ۱۳۵۷ وجود داشت، در همان سندیکای نویسندهان و خبرنگاران منمرکز شده بود . و بعد از سندیکا دیگر اصلاً شد صورت یکی از ارکان انقلاب در آن روزهای آخر که رابطه خلبان نزدیک سرقرار کرده بود با بازارها با جبهه ملی با سوپل لوشا نوو با همه و دیگر یک سکرنشدویکی از سنگرهای شده بود . بعد از آن عرض کنم که در بهمن ۱۳۵۷ پیش آمد و خوب شاه رفت تبیتر سرگ روزنامه ها و خوب روزنامه ها تبدیل شد به روزنامه های انقلابی ، مثل همه جاهای دیگر بعد از این ماجرا هنگ قدرت در محدوده عرض کنم که همین مطبوعات در هر کدام از روزنامه های رادیو و تلویزیون تبلیغات را یافته شروع ند . (پایان نوار ۴)

ترویج سوار ۴ -

سعی میکند و میگردید و چیز میکنند که آزادبها را که انقلاب به ایران هدیه کرده بود خمی و حزب الله از دست مردم گرفت و فاتل آزادبها خمینی بود و گروه خمینی .. در اینکه طبیعی است اینکه سه روز این حکومتی که آقای خمینی نشکنی داده روابط خوبی نمیتواند با آزادی و آزادی خواهی داشته باشد در این هیچ بحث نیست ولی همانطور که بنده خدمتستان در گفتنگوی قبلي عرض کرده بود م

که بزرگترین سانسورچی های مطبوعات روشنفکران و روزنامه نگارهای برجسته آزادیخواهانی بودند که بعد بخدمت دولت درآمدند ... در این مورد هم یک شهادتی بهم و آن اینست که متاسفانه آزادی را که جریان انقلاب خواه ناخواه بدنبال آورده بود ، قبل از اینکه آقای خمینی در صحنه بصورت فعال مایشاء ظاهر بشود و حزب الله در صحنه بیاید همین روشنفکران ، همین نویسندگان ، همین متفکرین ما قلع و قمع کردند . اولین پدیده در این زمینه بنظر من یا یکی از اولین پدیده ها مصادره روزنامه آیندگان بود که قبل از بهمن ۱۳۵۷ صورت گرفت یعنی نویسندگان خبرنگاران روزنامه آیندگان که وابسته به سندیکای نویسندگان بودند و در هیئت مدیره شان بعضی هایشان در هیئت مدیره سندیکا عضویت داشتند روزنامه را مصادره کردند . بنده همان شب که این اتفاق افتاده بود آقای صفری را دیدم گفتم آقای صفری این مقدمه برای یک حرکت ضد آزادی است که در آینده خیلی وسیعتر خواهد بود . به آقای صفری گفتم شما میدانید که من از مدیر آیندگان هیچ خوش نمی‌اید . به آیندگان هم هیچ نوع بستگی ندارم از خود آیندگان هم زیاد خوش نمی‌آید ولی روزنامه آیندگان یک روزنامه ایست مثل همه روزنامه های دیگر اگر شما می‌گوئید که انقلاب واقعاً " دنبال آزادی است و یکی از شعارهای انقلاب آزادی است پس حق آزادانه این روزنامه هم مؤسس آنرا ومدیرش را محترم بشمارید این آقایان نویسندگان آیندگان یا میتوانند مطالباشان را در همین روزنامه منعکس بکنند اگر نمیتوانند اینها خودشان را کنار بکشند و آقای مدیر روزنامه را با روزنامه اش بگذرانند ، بگذارید اوهر جور که میخواهد روزنامه اش را بنویسد اگر مردم خواستند میخوانند اگر نخواستند نمی خوانند فعلاً" هم که امکانات چاپ کردن یک روزنامه دیگری از هرجهت فراهم است . همین تیم میتوانند بیایند یک روزنامه دیگری را با یک اسم دیگری درست بکنند و منتشر بکنند و هر جوری که دلشان میخواهد در آن روزنامه مطلب بنویسند ولی اینکه خوب یکده نویسندگان خبرنگاران و کارکنان یک روزنامه ای تصمیم بگیرند و آن روزنامه را مصادره بکنند این مقدمه است فردا در جای دیگری میکنند پس فردا درجای دیگری میکنند و درنتیجه آن چیزی را که شما با آن می‌گوئید آزادی اصلاً" از بین و بن موضوعیت خودش را از دست میدهد دیگر مسئله این نیست که مقاله ای را سانسور بکنند مسئله اینست که یکمرتبه یک روزنامه ای را مصادره بکنند .

خوب البته انتظار نداشتم که آقای صفری جواب قانع کننده ای بدهد ولی واقعاً "این خطر را از همان وقت احساس کردم و بعد موقعي که باصطلاح انقلاب پیروز شد یعنی از بهمن ۱۳۵۷ باينطرف در طول آن چندماه اول بنده این را دیدم و بچشم خودم که قاتل واقعی آزادی خودما رو شنکران، خودما نويسندگان، خود ما متفسران هستیم نه بيچاره محروملى خان در آن موقع هر کسی هر عقیده ای داشت میتوانست بنویسد هیچکسی مزاهمش نمیشد ولی روشنفکران مخصوصاً "روشنفکران چپ و چپ‌نما و چپ‌گرا از آن وقت شروع کردند خودشان بعنوان بزرگترین عامل سانسور و عامل اختناق در صحنه ظاهر شدن کم کم در هر روزنامه ای یک‌گروه تشکیل دادند.

سؤال : چپی‌ها اینکار را کردند؟

آقای احرار : بله ، بله ... چپی‌هایی که حالا دیگر در انقلاب هم شده بودند باصطلاح جزو چهره‌های انقلابی دیگر یکی دوبار هم مثلاً "فرض کنید که یک روز باز داشت شده بودند دوباره آزاد شده بودند .. در هر کدام از روزنامه‌ها یا رادیو تلویزیون به‌حال سازمان‌های انتشاراتی چندتا ییشاں دورهم جمیع شدند یک‌کمیته تشکیل دادند و شروع کردند باينکه کی اصلاً" باید بنویسد وکی نبایست بنویسد و سانسور علني و آشکار در خود روزنامه اطلاعات که بنده ناظر بودم؛ البته از دور بنده زیاد خیلی وارد این جریانات نبودم و همیشه از توی خانه تماشگر صحنه‌ها بودم، همین اتفاق افتاد یعنی بلاصله بعد از اينکه به‌حال قدرت از رژیم گذشته ساقط شد و قدرت منتقل شد به یک‌گروه جدیدی که هنوز این گروه جدید معلوم نبود که کی خواهد بود و چه خواهد بود ولی به‌حال آقای خمینی بود مسلم بود که رهبر انقلاب است و آقای بازرگان هم که نخست وزیر بود .. چندنفری از همین آقایانی که آنجا در اطلاعات بودند بعنوان مترجم بعنوان خبرنگار و در این جریان انقلاب خودشان را جلو انداخته بودند اینها آمدند و کارها را قبضه کردند و بخصوص در زمینه امور هیئت تحریریه و یک شورا تشکیل دادند کمیته تشکیل دادند شورائی کردند خاطر تسان هست که ابتدای کار شروع کردند به شورائی کردن کارها در همه جا و یک‌روزه صبح بنده نشسته بودم خانه ساعت نه و نیم صبح بود دیدم که همین رفیق ما

آقای شهیدی که صحبتش را کردم که آن موقع هنوز بعنوان سردبیر کل نشریات اطلاعات خوب هنوز آنجا بود و کار میکرد آدم شریفی هم هست آدمی بود که سالها در روزنامه اطلاعات رحمت‌کشیده بود و مورد قبول بود، مورد تایید همه بود ایشان بمن تلفن کرد و خیلی با حالت متاثر و ناراحت بمن گفت که من امروز صبح رفتم به روزنامه و جلوی ذرب دیدم دونفر .. چند نفر آدم مسلح ایستاده بودند یک لیستی دستشان بود از من اسم را پرسیدند و بعد توی لیست نگاه کردند و بعد گفتند که شما حق ورود به اطلاعات را ندارید، بعد گفتم که چه هست و چه نیست و اینها گفتند که اینها از طرف آقای خمینی، از طرف بهر حال رهبری انقلاب ما مور شدند که عده ای را اصلاً از اطلاعات اخراج کنند و اصلاً نگذارند وارد اطلاعات بشوند، وارد ساختمان اطلاعات بشوند . من خیلی ناراحت شدم برای شهیدی چون شهیدی ضد انقلاب نبود آنصورت که حالا جلویش را بگیرند بعلاوه هنوز خود مسعودی ها، روزنامه مال مسعودی ها بودو هنوز خودشان بودند ... و مادره و اینها هنوز شروع نشده بود اصولاً حالا تازه همه اینها هم بود دلیلی نداشت که با شهیدیها این طرز اهانت آمیز اصلاً رفتار گنند بنده تلفن کردم باز بهمین آقای صفری رفیقمان که خودش هم در اطلاعات کار میکرد و رئیس سندیکا بود گفتم آقای صفری تو که بهر حال خودت می‌ناسی اشخاص را صحیح نیست که این رفتاری را که با آقای شهیدی کردند، حالا دیگران را نمیدانم که هستند بهر حال گفت که اقدام کردیم که خود آنها هم قبول کردند که یکی دونفر بروند از شهیدی استمالت گنند و چیز گنند که بیاید دوباره بروزنامه اطلاعات معلوم شد که همان چند نفری که عرض کردم، همان گروهی که با صلح آقایان شورا و اینها رفتند پیش‌سید احمد خمینی زیرا فوری پیدا کرده بودند که حالا قدرت یواش یواش دست کی هست اصلاً مرکز قدرت جدید کی هست؟ سید احمد خمینی را پیدا کرده بودند .

سؤال : پسر آقای خمینی ؟

آقای احرار : پسر آقای خمینی بود که هنوز البته سید احمد فعلی نبود ولی خوب بهر حال آقا زاده رهبر انقلاب بود . یک خبرنگاری اطلاعات داشت که در جریان این بهر حال مدتی که آقای خمینی از پاریس وارد تهران شده بود و در

مدرسه علوی اقامت کرده بود این خبرنگار که خبرنگار خیلی معمولی بود خبرنگار شاخصی نبود ، .. یعنی یک راننده ای بود که بعد خبرنگار شده بود بهر حال این میرفت آنجا و میام و عرض کنم که با سید احمد و با دیگران ارتباط برقرار کرده بود. بوسیله این به آقای سید احمد خمینی اطلاع میدهد که آقا یک عده ای ضد انقلاب هستند که اینها مخالف انقلاب بودند و در جریان روزهای که ما مبارزه میکردیم سنگ اندازی میکردند و اینها وجودشان در روزنامه در دستگاه اطلاعات خطرناک است، بنا بر این اصلاح" با یستی که اینها را تصفیه کرد و ... راهش هم این است که اصلاح" راهشان ندهیم با اینجا منتظر خوب نه شهریانی بود نه ارشش بود نه چیزی بود آقای سید احمد خمینی هم چند نفر تفنگ چی را، چند نفر از همان انقلابیون مسلح را مامور میکند که اینها بروند در اختیار آن آقا و شورا باشند و یک لیست نمیدانم ۱۵ یا ده نفری که داده بودند البته بند جزو آن لیست نبودم و اینجا را که دارم عرض میکنم که اینها را اصلاح" راه ندهند به روزنامه که توییش کار میکردند، توییش نویسنده هم بود خبرنگار هم بود عرض کنم که تا حتی مثل "سردبیر کل نشریات هم بود بعد خوب آن گروه دیگری که بهر حال آرام نمی نشستند آنها هم رفته اند و با آقای دکتر مفتح که آن موقع آن هم یکی از رهبران روحانی انقلاب بود پیش او رفته اند و چیز کردند که اینها که اینکار را کردند اینها کمونیست هستند و ما شورای اسلامی هستیم و ما آمدیم که از شما استمداد بکنیم که این کودتا را که این چیزی ها کردند شما خشی بکنید و اینها هم در دستگاه آقای مفتح یک تشکیلاتی درست کردند با اسم شورای اسلامی روزنامه اطلاعات. بعد بالاخره کار بآنچه میرسد که خوب بآقای خمینی اطلاع داده میشود و عرض کنم که آنجا در منزل آقای خمینی جلسه میشود که خوب اینها راست میگویند یا آنها راست میگویند آنها هم خوب نمیدانستند ووارد نبودند . بالاخره آقای مفتح مامور میشود از طرف امام خمینی که بباید در موسسه اطلاعات و مطالعه بکند و ببیند که عناصر انقلابی کی اند و کدامها می باشد بمانند و کدامها می باشد تصفیه بشوند و پس بنا بر این پای آخوندرا خود این آقایان و خود این نویسندهان روی همین رقابت ها و روی کشمکش ها و برای اینکه خودشان را جلو بیندازند به موسسه اطلاعات باز کردند در جاهای دیگر هم تقریباً همینطور بود در تلویزیون هم همینطور بود در رادیو هم همینطور بود .

سانسور بعد از انقلاب را خودنویسنده‌گان و خود روشنفکران بخصوص چهی‌ها بخصوص آنها که با صلاح افکار تندتری را داشتند و خودشان را تندتر نشان میدادند اینها شروع کردند بعد هم طبیعتاً خود اینها حذف شدند از نکته‌های خیالی جالب این بود که خوب‌یک‌گروهی که خیلی در رژیم گذشته مورد سوء ظن بودند از اینکه ارتباط با دستگاه‌های امنیتی دارند روزنامه نگاران بودند طبیعتاً یعنی حتی دولتان نزدیک خودماها باهمه آشناشی که به ماها داشتند به اوضاع و احوال و زندگی و طرز تفکر ما داشتند گاهی میگفتند که خوب‌شماها که بهر حال بی ارتباط که نیستید و این را میگفتند حالا عرض میکنم که این محترمانه ترین شکل اظهار نظر و قضوت در بارهٔ ماها بودکه روزنامه نویس بودیم یعنی میگفتند که حتماً باید روزنامه نویس‌هم در این رژیم حتماً عضو ساواک باشد یانه یک ارتباطی با ساواک داشته باشد به یک نحوی . بعد از این پیروز شدن انقلاب از چیزهای خیلی مضحک این بود که خوب‌استاد اطلاعات و مدارک ساواک بر ملا شد و از جمله اسامی کسانیکه با ساواک همکاری داشتند در دولت روزنامه اطلاعات و کیهان تعداد خیلی محدود و معددودی یعنی انگشت شماری که البته در کیهان بیشتر آدم وجود داشتند که اینها با ساواک همکاری داشتند در اطلاعات فقط یکنفر بود و این یکنفر همان بود که جزو قهرمانان انقلاب ساواک یک دو روز گرفت و زندانیش کرد قبل از انقلاب بعد آمد بیرون بعد... وقتی که میخواست برگردد به روزنامه اطلاعات با یک تظاهرات شکوهمندی واردش کردند گل بگردنش انداختند بعد هم رئیس‌همین شورای کذاشی شده بود که آن لیست ۱۵ - ۲۵ نفری را تهیه کرده بود و اینها و در موقعیکه این به اصطلاح افشاگری صورت گرفت که ایشان اصلاً عضو ساواک بوده ایشان هنوز در اطلاعات البته بنده دیگر نبودم در ایران نبودم اصولاً بعد اطلاع پیدا کرد م در اینجا ولی میدانستم که او جزو گردانندگان روزنامه در دورهٔ انقلاب بود و این وقتی که اطلاع پیدا میکند اینقدر دیگر برایش چیز بود که رفته بود توی اطاق دیگری و ظاهراً تصمیم گرفته بود خودش را بکشد که البته بخودکشی نکشید فقط مثل اینکه یک دو سه روزی بسترهای آخوندها کردند و خود روشنفکران را هم حذف کردند و ملاحظه میفرمایید که الان روزنامه و همه چیز و تبلیغات و همه چیز در اختیارشان است و این عیناً باز همانطوریست که در انقلاب روسیه شده یعنی

"بعد از انقلاب بعد از مدتی گروه استالین وقتی که قدرت را بدست گرفت طبیعتاً دیگر از آزادی های مطبوعات از آزادیهای فکر و اندیشه واينها اثری باقی نماند که ملاحظه میفرمائید .

سؤال : شماکی از ایران تشریف آورده بیرون ؟ آخرین بار .

آقای احرار : بنده تیرماه سال ۱۳۵۸

سؤال : پس شما این روی کار آمدن آخوندیسم را چه جور توجیه میکنید که توی تمام این گروههای انقلابی لیبرال واينها بهر حال آخوندها گل کردند .

آقای احرار : بله میبینید همانطوری که عرض کردم راجع به شکل گرفتن انقلاب در مراحل مختلفی که طی میکند تا اینکه با صلح به آن مرحله ای میرسد که یک قدرتی مشخص میشود که این قدرت هست که وارد انقلاب میشود . در آنجا عرض کردم خدمتتان موقعی که انقلاب توانست سدهای مقابل خودش را یعنی آن عوامل رژیمی را که با آن دارد مبارزه میکند در ایران یعنی رژیم شاه واينهارا از بین برداشت ، بلا فاصله و بطور اجتناب ناپذیر جنگ قدرت شروع میشود بین گروههایی که در انقلاب هستند . بهر حال با است جای قدرت گذشته را یک قدرت تازه ای بگیرد جای حکومت گذشته را یک حکومت تازه ای بگیرد آنجا همانطورکه خدمت شما عرض کردم معمولاً "پیروزی باکسانی است که در رهبری میتوانم بگویم که بی رحم تر زیرک تر حسابگر تر و در عین حال مقتدر تر هستند و اقتدار این را دارند یعنی آن قدرت طلبی با خون و گوشتشان آمیخته است و توانایی این را بعلت همان خصوصیاتی که در یک همچنین آدمی، در یک همچنین شخصیت های میتواند وجود داشته باشد که هم یک نیروی مهاجمی را رهبری کنند و به میدان بکشند به نفع خودشان هم یک زدو بندی های لازمی را در آن لحظه حساس بکنند و بتوانند مواضع قدرت را اشغال بکنند همچنان که گفتم که در انقلاب روسیه هم تا روزهای آخر قدرت لذین و گروه کمونیست ها در مقایسه با قدرت احزابی که وجود داشتند، وکلای مجلس دوم ایتها اصلاً بحساب نمی آمدند در آن روزهای آخر است که اینها توانستند آن نیروی مخرب آن نیروی ویرانگر را بمیدان بکشند

و بیا ورند جانشین نیروهای انتظامی و نظامی بکنند که از میدان خارج شده بودند و بعد هم بلا فاصله شروع کنند به تهاجم بی رحمانه یعنی در تاریخ انقلاب روسیه که ملاحظه بفرماید . برای رذاکراتی که میشد قبل از اینکه قضیه انتقال اکتبر کمونیست‌ها یعنی شورش اکتبر کمونیست‌ها صورت بگیرد برای رفع اعیانیت‌های لنهن و همکارانش دولت موقت تصمیم گرفته بود که لنهن و یک عدد ای که حدود ۱۵ - ۲۰ نفر رفقای لنهن را که اینکار را اداره میکردند بازداشت بکند و مسلمان "اگر اینها را بازداشت کرده بود هرگز انقلاب روسیه این مسیر را طی نمیکرد و با این مسیر نمی‌افتاد و بیک مسیر دیگری حتماً" میرفت ، منتهی حکومت دولت موقت در روسیه پنج شش روز برای اینکه این تصمیم را اجرا بکند ، این دست آن دست کرد برای اینکه آقای کرنیکی میگفت که خوب ما آدمهای هستیم که بالاخره بعنوان آزادی سالها مبارزه کردیم ما نبایست حق آزادی را از دیگری سلب بکنیم بخصوص یک گروهی که در مسیر انقلاب قرار دارند حالا اگر تندریو میکنند حالا بگذاریم مثلًا" با آنها اخطار بکنیم خوب وقتی اخطار میکردند لنهن که تصمیم خودش را گرفته بود و گروه لنهن که دنبال بدست گرفتن قدرت بودند و آماده بودند که از هر سلاحی و بهر قیمتی از این در این مبارزه استفاده بکنند اینها پیش‌ستی کردند یعنی نگذاشتند آنچه ای بر سرده که آنها اینها را توقيف کنند اینها رفته و آنها را توقيف کردند . همچنان که در تاریخ هست . در جریان انقلاب ایران هم همان‌طور که عرض کردم ابتدا "رهبری این جریانات بیشتر بدست گروه‌های لیبرال ، دانشگاهیان ، استادان دانشگاه ، بازاریها و روشنفکران بود منتهی این گروه‌ها هیچ‌کدام مشا یک صورت متشکل نداشتند متفرق بودند و اغلب هم تازه بین خودشان اختلاف و مرافعه و دعوا و کشمکش داشتند . در بین کسانی که در مقام رهبری انقلاب قرار گرفتند خمینی آدمیست که تمام خصوصیات لازم را برای احراز یک همچنین مقامی در وجودش بود در حالیکه دیگران هیچ‌کدام مشان نداشتند نه آقای بازرگان داشتند آقای سنجابی داشت اینها وجودهای ناقصی بودند ، در ماههای قبل از انقلاب بتدریج اینها مستحیل شدند در وجود خمینی وقتی که بازرگان و سنجابی و دیگران آمدند در توفیل لوشاتو با صلح خدمت اما مشغیاب شدند و عتبه را بوسیدند و رهبری را دادند به آقای خمینی بعد تدریجاً "خودرو حانیون هم که بسیاری از آنها اصولاً نظرخوبی با آقای خمینی نداشتند کم کم تدریجاً

در طول همان چندماه خوب دیدند که ایشان دارد و در مقامی قرار گرفته که با یست با اوکنار بیایند و آنها با یک مقدار هم اکراه کم کم رهبری خمینی را قبول کردند پس بنابراین آقای خمینی قبل از اینکه از پاریس به تهران حرکت بکند عملاً "رهبر انقلاب شده بود و شناخته شده بودو همه قبول کرده بودند رهبری ایشان را واینهم انصاف باید داد که او بود که پاشاری میکرد که اصلاً رژیم باید حذف بشود و با یست شاه برود برای اینکه دیگران همچنان فکر میکردند که با این آسانی نمیشود رژیم را ساقط کرد و با یستی که یک جوری با حکومت شاه کنار آمد و دولت را در دست گرفت بعد بتدریج قدرت را از شاه گرفت. این یک مطلب بود مطلب دوم این بود که بهر حال تنها گروهی که در ایران یعنی تنها تشکیلات طبیعی که وجود داشته تشکیلات روحانیت بوده مسجدها همیشه وجود داشته و مردم با آخوند محله ارتباط داشتند همین مردمی که در روز خادمه می با یست بیايند که بزرگترین نقش، نقش آخر را اجرا بکنند، بنابراین هر کدام از مسجدها در واقع یک کمیته‌ای بود .. آخوند ها خودشان با هم ارتباط داشتند همیگر را می شناختند آخوندهای هر شهری همیگر را می شناختند بیشتر اینها در قم یا در نجف آخوندهای طراز اول با هم همدرس بودند همیگر را می شناختند با هم حتی دوست بودند . و طبیعتاً وقتی که این انقلاب قبل از بهمن ۱۳۵۷ دیگر بصورت یک انقلاب اسلامی با صلاح شناخته شد آخوندها که ذاتاً " مردم قدرت طلب وجا طلبی هستند دیدند که خوب در باصلاح روی انقلاب قرار گرفتند و بالای انقلاب قرار گرفتند انقلاب را در دست دارند آنها بطور خیلی طبیعی شروع کردند رهبری خودشان را اعمال کردن یعنی مردم را تحت اختیار گرفتند حرکتها ئی که در زمان شاه در ما ههای آخر سلطنت شاه میشد تظاهرات اینها مرکز و کانونش کجا بود مساجد بود بنابراین حتی همان روش فکر ای که این کار را اداره میکردند می رفتند در مسجد و خودشان را تحت باصلاح ریاست در واقع ریاست فائقه آخوندها قرار داده بودند قبول کرده بودند که آخوندها هستند که میتوانند این توده را بحرکت در بیاورد مردم را بکشانند به خیابانها آنها نمی توانند منتهی اینها فکر میکردند وقتی که شاه ساقط شد یا رژیم از بین رفت (پایان نوار ۴ ب)

شروع نوار ۵

بله وقتی شاه از بین رفت خواه ناخواه حکومت مال آنها خواهد بود آنها اصلاً" تصور اینرا نمیکردند که حکومت آخوندی در ایران تشکیل بشود و امکان چنین چیزی وجود داشته باشد، فکر نمیکردند که اصلاً آخوندها در صدد همچنین چیزی باشند . حقیقتاً "هم میشود گفت که آخوندها هم با وجود اینکه خود خمینی از سالها پیش مسئله بهر حال حکومت مذهبی را مطرح کرده بود و تز حاکمیت مذهب و حاکمیت الله و حکومت الله عنوان شده بود با اینحال برای رأواضاع و احوالی که وجود داشت تصور نمیکردند که آن قابل اجراء باشد با تصور . آخوندها فکر میکردند که میتوانند دولتی را که بوسیله فکلی ها؛ حالاً فکلی های مسلمان شده اسلامی، فکلی های اسلامی فرض بفرمائید مثل آقای بنی صدر مثل آقای بازرگان مثل آقای سنجابی دیگران تشکیل میشود اینها را تحت قدرت و نفوذ خودشان بگیرند و برنامه هم بهمین ترتیب پیشرفت کرد حتی سیاست خارجی هم که از این جریان بهر حال حمایت میکرد هیچ طرفدار این نبود که در ایران حکومت مذهبی تشکیل پشود یعنی حکومت آخوندی تشکیل بشود چرا ... با این نتیجه رسیده بودند که اگر قرار است واقعاً شاه رئیمش از صنه خارج بشود، رژیم سلطنت در ایران سقوط بکند تنها جانشینی که میتواند داشته باشد که خطر تسليط کمونیست ها را و نفوذ شوروی را در ایران منتفی بکند اینست که خوب مذهبی ها نیروهایی که برافکار مردم و توده مردم حکومت داشتند و از تایید روشنفکرها هم برخوردار میشدند اینها بیایند و حکومت را تشکیل بدهند و قدرت را دردست بگیرند همچنانکه که بازرگان و تیم بازرگان اینکار را کردند آمدند و تشکیل دادند منتهی درحالیکه خمینی مشخصات یک رهبر قدرت طلب و توانائی را از هر جهت داشت . آقای بازرگان بكلی قادر خصوصیات رهبری بود . نه تنها قادر خصوصیات رهبری بود بلکه یک مرد بسیار ضعیف و بنظر من یک آدم احساساتی و یک مقلد خیلی پیش پا افتاده، یک آخوند، حتی خودش را بنده در حد یک مجتهد هم قبول ندارم که بگویم صاحب اجتهاد بود نه یک مقلد بود همچنانکه در تمام مراحلی که روز بروز حکومتش را تضعیف میکردند دائم میگفت که من تکلیف شرعی دارم یا امام اجازه نمی فرمایند ... البته انتخاب بازرگان از طرف خمینی

برای نخست وزیری خوب دلایل مختلفی داشت یکی این بود که سیاست خارجی بازრگان را تائید میکرد . دوم این بود که بهر حال گروههای زیادی که در آن موقع روشنفکران که در صحن حضور داشتند و میتوانستند نقشی داشته باشند در تعیین سرنوشت انقلاب اگر مواجه میشدند با اینکه فرض کنید یک آخوند را یا یک کسی را که با صلاح دارای جنبهٔ تند مذهبی هست میخواهند بیاورند و حکومت را بدنه‌ند بدهند او، ممکن بود که از همان ابتدا عکس العمل نشان بدeneند و میدان رایا خالی بکنند یا در هرحال مقامات های ابراز بکنند . از طرف دیگر خمینی خیلی خوب بازرگان را شناخته بود بنظر من و تشخیص داده بود این آن چنان آدمی است که میتواند بصورت یک آدمک مومی در تحت اختیارات او باشد و بهر شکلی که دلش میخواهد درش بیاورد و هر لحظه ای هم نخواست این را دور بیندازد . همه بنظر من همه کسانی که در این جنگ قدرت خودشان میدانستند که دارند میروند بطرف اینکه قدرت را بدهست بگیرند و .. "تحقیقاً" و بدون تردید جنگ قدرت شروع میشد ، همه آنها که برای جنگ قدرت خودشان را آماده کرده بودند خیال میکردند که خمینی را دارند گول میزنند و در حالیکه خمینی همه شان را از همان روز اول ببازی گرفته بود با هوشیاری و .. البته من نمیدانم ولی فکر میکنم که در اطراف خمینی هم آدمهای بسیار بازیگری وجود داشتند که من فکر میکنم بهشتی یکی از آنها بود و مسلمان" تاثیر داشته و در جریانات انقلاب، خیلی تاثیر داشته و دیگران که حالا بعضی هاشان هستند . در هرحال با همه این احوال چیزی که میدانیم اینست که بلافاصله بعد از حادث بهمن سال ۱۳۵۷ در هرحال دولت و قدرت در اختیار آقای مهندس بازرگان و تیم بازرگان قرار گرفت و حتی شاید طبق درخواست اینها خوب خمینی از تهران رفت به قم که دوراز مرکز مملکت مرکز حکومت دولت باشد که دولت بتواند تصمیم گیری بکند ولی بطوریکه میدانیم و دیدیم بازrگان و حکومت بازrگان و شخص بازrگان بسیار در ادارهٔ امور مملکت ناتوان بودند ... مسائل زیادی پیش آمد در آن زمان که بازrگان از عهدهٔ سرو سامان دادن با آنها برنمیآید .. و از طرفی در برخورد اجتناب ناپذیر با گروهی که میخواست بهرحال قدرت خودش را اعمال بکند یعنی گروه آخوندها بازrگان هر روز یک قدم عقب تر رفت یعنی از آن تاریخ بعد در واقع بازrگان همان وضعی را پیدا کرد که قبله" شاه پیدا کرده بود، داعم خمینی یک قدم جلو آمد و بازrگان یک قدم عقب رفت تمام عناصری را که بهرحال عناصر باصطلاح

حالا ملی ، لیبرال‌ها که در حکومت‌آمده بودند شرکت داشتند و جا‌های حساس را گرفته بودند و در اختیارشان بود یکی بعد از دیگری خمینی بوسیلهٔ خود با زرگان اینهارا کنار زد . و بجای آنها عوامل مورد نظر خودش را قرار داد بعد مسلم استکه وقتی بعد از مدتی همان‌طور که میدانید آخوندها دیگر خود بخود وارد صحنه بودند و کم کم ازابتدا که وارد صحنه بودند یعنی در صحنهٔ سیاست بعد از انقلاب که حضور حضور داشتند عملًا "همه جا مهره‌های اساسی بودند ولی بتدربیج توانستند، یعنی بوسیلهٔ بازگان آقای خمینی اینهارا آ و رد در کارهای اداری شرکت داد . ابتدا چندتاشان را وهمین آقای خامنه‌ای را عنوان معاون وزارت دفاع آقای رفسنجانی را بعنوان معاون وزارت کشور آقای یکی دیگر را بعنوان معاون نمیدانم وزارت‌خانه دیگر معرفی کردند و بعد آخوندها خودشان هم دیدند که خوب بله می‌شود معاون وزارت‌خانه هم شد ، بنابراین این راه باز شد و این تنافع قدرت خواه ناخواه منجر شد به کنار زدن بازگان که در حد اعلای ضعف قرار گرفت و قدرت مطلقه به آقای خمینی انتقال پیدا کرد بنابراین آقای خمینی هم طبیعی است که آن حکومتی را که آقای خمینی می‌توانست بوجود بیاورد حکومت‌آخوندی بود که عواملش را در اختیار داشت و مملکت را قبضه کرد ..

سؤال : عجیب است که کتابهای خمینی را هیچ وقت توى ایران تجزیه و تحلیل نکردند حتی وقتی هم که صحبت خمینی بود که در نوفل لوشاتو بود، روزنامه‌ها، خبرنگارها و نویسنده‌ها اصلاً "هیچ راجع به این مسئله صحبتی نشد ؟

آقای احرار : بله .. تا قبل از اینکه خمینی از بغداد بیايد به پاریس یعنی ، "اصولاً" امواج .. و با صلح اولین موج های انقلاب ظاهر بشود و خمینی مطرح بشود دوباره بعنوان ، چون خمینی تقریباً "فراموش شده بود بعد از اینکه تبعید شد کرده بودند به عراق یک ارتباطات خیلی محدودی داشت با گروه خیلی محدودی که مجموعاً "تمامشان از چند هزار نفر در تمام ایران تجاوز نمی‌کردند قبل از آن اصولاً" یعنی متناسبانه رژیم گذشته و دستگاه تصمیم گیرنده در رژیم ، دستگاه بالای قدرت، شخص شاه و چند نفر دور و برش تشکیل می‌شد اصولاً" این‌طور فکر می‌کردند که مذهب یک چیزی است که خیلی چیز مسخره ای است آخوند چیز مسخره ای

است آخوند را بصورت یک .. جدی نمی گرفتند . حتی خود شاه در یکی از سخنرانی هایش در قم در مرکز بهر حال حوزه آخوندی گفت که اینها را مثل شیش تشبیه شان کرد، آخوندهارا به شیش و بعد هم گفت که مه فشاندنوروسگ عووو کند. مسخره میکردند اینها را و فکر میکردند که با افکاری ... از جهتی هم شاید یک مقدار هم حق داشتند از یک جهتی .. فکر میکردند اینها با افکار و نظریات خیلی ارتجاعی و عقب مانده ای که دارند هرگز قابل پذیرش برای این زمان و این عصر نیستند و مسلماً " دنیا چنین چیزی را تایید نخواهد کرد که فرض کنید که آخوندهای مرجع بیایند در ایران نقشی اصلاً " بازی بکنند متأسفانه با این برداشت شاه در سال ۱۳۴۲ که با خمینی در گیری پیدا کرد یعنی در واقع خمینی خودش را با شاه در گیر کرد .. خمینی میخواست که قدرت برای خودش کسب بکند و سعی داشت که یک کاری یعنی پنجه بصورت شاه بزرگ روزی به آرزویش رسید که شاه عکس العمل نشان داد در مقابل او و الا مردی نشسته بود در قم فرض کنید صد دفعه دیگر هم منبر میرفت فحش میداد بشاه هرچه میخواست میگفت بفرض که اصلاً آزادش میگذاشتند چه تاثیری داشت .

سؤال : مردم را میشورانید، شوراند . بود .

آقای احرار : نمیتوانست بشوراند و مردم وقتی شورش میکردند که میدیدند که حکومت در مقابل روحانیت در مقابل مذهب موضع گیری کرده . توجه کردید اینکاری بود که رژیم گذشته کرد یعنی بجای اینکه بعد از ماجراهایی که با خمینی پیدا کرد در سال ۱۳۴۲ سعی بکند که شخص خمینی را بیک نحوی در هرحال از دایره خارج بکند . بعد از آن یورشی که آوردند گرفتند و قلع و قمع کردند با مطلاع تظاهرات تهران و قم را شاه یک قیافه خشمگینی گرفت نسبت به مجموعه روحانیت . مجموعه مذهب حتی و تمام آخوندهارا شروع کردند از آن روز بعنوان عناصر نا مطلوب یکی بعد از دیگری کنار گذاشتند، بطوریکه در هرحال دیگر آخوندها حس کرده بودند که در این رژیم هیچ محلی از اعراب ندارند جزو مهره های خود بخود جزو مهره های مخالف رژیم شدند یعنی رژیم آنها را تبدیل کرد به مخالف خودش در مورد انتشار اتشان مثل همیشه ، این از حماقت های رژیم بود از حماقت های دستگاه سانسور بود که بجای اینکه فرصت بددهد که فرض بفرمایید که مطالبی

که آقای خمینی ، کتابهای خمینی بقول شما اینها منتشر بشود به تعداد زیاد هم منتشر بشود و مورد بحث و تحلیل قرار بگیرد اگر یک کتاب آقای خمینی در یک خانه ای پیدا میشد این در حکم یک اوراق ضاله بود فوری میگرفتند بچه ها و جوانها و اینها هم شما میدانید که بچیزی که منع بشود بخصوص از طرف رژیم، بیشتر راغب میشوند خیلی از این کتابها ، کتابهای را توی سری لیست سیاه رژیم گذشته وجود داشت کتابهای خیلی معمولی و خیلی خیلی معمولی بود . یک استان مثل " خیلی مبتذل و پیش یا افتاده این را جزو چیزهای بود که فکر میگردند یعنی گذاشته بود جزو لیست سیاه . اینها زیر میزی خرید و فروش میشد قیمت پیدا کرده بود، نگهداری خودشان میدانستند در حالیکه خیلی چیزهایی چاپ و تشخص و افتخاری برای جوانها مثل " اینرا یک نوع وجه تمايز میشد که بمراتب هم عمیق تر بود هم مهمتر از اینها بود ولی چون جزو لیست سیاه نبود پشت کتابفروشی پشت شیشه کتابفروشی ها بود کسی هم نمیخرید کسی هم اصلاً طرفش نمیرفت توجه هم نمیگرد درباره کتابهای آقای خمینی هم همین این مسئله صحت دارد و حتی یادم است که یک کسی رفته بود از وزراء آن وقت برای من تعریف میگرد که رفته بود از همین توضیح المسائل خمینی چند تکه اش را پیدا کرده بود و اینها را فتوکپی گرفته بود بردۀ بود دربار شبی که میهمانی بود برای اعلیحضرت و میهمان های اعلیحضرت خوانده بودند بعنوان یک چیز مسخره‌گی و خنده‌ده بودند.

سؤال : خیلی وقت پیش یا ...؟

آقای احرار : بله خیلی وقت پیش ... خنده بودند بعنوان چیز خیلی مسخره بنا بر این شما ملاحظه فرمودید که آقای خمینی بصورت یک افسانه در واقع در انقلاب ایران ظاهر شد. در آن روزهایی هم که ایشان بعنوان سمبل یک انقلاب و سمبل یک رستاخیز در مقابل رژیم باصطلاح خوانخوار و ارتجاعی علم شده بوده‌ی چکدا م از روشنفکرها نه تنها روشنفکرها وغیر روشنفکرها حاضر نبودند که جز آن چیزی که دلشان میخواست درباره خمینی تصور کنند ، چیز دیگری بشنوند یا بخوانند یا بدانند نمونه اش بnde خودم با یکی از دوستان روزنامه نگارم که آدم خیلی روشنفکری هم هست من در روزهایی که به‌حال جریان نشان میداد که مسیر حوار ث

ایران یا بطرف چپ افراطی دارد میرود یا بطرف آخوند بازی . یک مقاله‌ای نوشته بودم و نگرانی خودم را در این زمینه ابراز کرده بودم . این رفیق من تلفن کرد بمن که نگرانی تو هیچ موردندارد و اینکه تو نوشته بی معنی است برای اینکه آقای خمینی خودش بزرگترین مخالف آخونداست و بزرگترین روش‌نگار است گفتم آخر بجه دلیل تو این را میگوئی گفت مگر تو این نوار آخری را که از آقای خمینی رسیده گوش نکردی . گفتم متأسفانه گوش نکردم ولی خوب تا آنجائی که من می‌بینم آقای خمینی هرجور فکر بکند و یا هر کسی که باشد به‌حال آیت‌الله العظمی آقای خمینی است مرجع تقلید است و آخوند است . آخوند نمیتواند آخوند نباشد من تعجب میکنم، گفته اگر تو این نواری را که از ایشان رسیده به بینی، می‌بینی که او روش‌نگار تراز هر روش‌نگاری است گفتم ممکن است برای من بفرستی گفت میفرستم ولی البته نفرستاد و همچنین نواری هم طبیعتاً "اصولاً" وجود نداشت ولی همه میخواستند که خمینی را آنی بدانند که تصورش را میکردند و انتظارش را داشتند همچنانکه خیلی از استادان دانشگاه از روش‌نگران واقعاً "عکس خمینی را توانی ماه دیدند ته اینکه ادعای میکردند دیدند دلشان خواست ببینند .

سؤال : به بخشید شما در ۴۲ و اول شلوغی ۴۲ در ایران بودید ؟

آقای احرار : بله .

سؤال : ممکن است مختصررا "چیزی راجع آن جریانات ۴۲ بفرمایید .

آقای احرار : بله جریان ۴۲ یک خورده از قبل از ۴۲ شروع میشد یعنی موقعی که آقای بروجردی هنوز زنده بود و مرجع تقلید بود مرجع تام بود و مرجعیت تام داشت . در آن موقع خوب طبیعتاً یک حرکتی شروع شده بود در دستگاه دولتی و حکومتی ایران برای باصلاح برای یک مقدار اصلاحاتی که حقوق بیشتری به زنها بدهد . در درجه اول ابتدا مسئله حقوق زنها بود با یعنی مورث که می‌خواستند آن مواردی را که در قانون وجود داشت که زنها را در ایران از یک حقوقی محروم میکرد ، اینها را حذف بکنند و خوب طبیعی هم بود که یک دولتی

که میخواست در هر حال اصلاحات روش‌نگرانه و ترقی خواهانه داشته باشد میباشد است اینکار را میکرد . این بود که در آن لایحهٔ مربوط به انتخابات نمیدانیم شهرداری‌ها بود یا چه بود یک انتخاباتی بود که اینها قیدی را که وجودداشت برداشتند که بعدها خانمها نمیتوانستند رای بدنهند قبلاً طوری بود که خانمها نمیتوانستند از آن حق برخوردار بشوند ظاهراً اینرا تغییر دادند در کابینه فکر میکنم علم بود اگر اشتباه نکنم که خانمها بتوانند از حق انتخاب شدن فکر کنم برخوردار بشوند دقیقاً "الآن جزئیاتش خاطرم نیست آخوندها از این استفاده کردند و یک موضع گیری کردند منتهی مرحوم بروجردی مرد هم عاقلی بود هم مردی بود که معتدل بود و نمیخواست که اینجور و اینطور مخالفت‌ها صورت جدی پیدا بکند و روحانیت را با دستگاه سلطنت و حکومت در مقابل هم قرار بدهد، افکار و عناصری مثل آقای خمینی و افکاری مثل افکار خمینی‌ها و اینها همیشه در حوزه علمیه یعنی در حوزه علمیه با صلاح و محافل آخوندی و مذهبی همیشه وجود داشته از قدیم از پیش از انقلاب مشروطیت و بعدهم حتی در دورهٔ رضا شاه و اینها که بصورت‌های مختلف هرچند گاه یک باری متظاهر میشده‌اند همیشه در حوزه علمیه یعنی در حوزه علمیه باکی باشد مثلاً در زمان رضا شاه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری که مرجعیت‌تام داشت با اینکه رضا شاه خوب دیگر بیشترین سختگیری را راجع به آخوندها کرده و پایه گذار خیلی از اصلاحات بود که اصلاً قابل تصور نبود برای مراجع مذهبی ، معهذا حاج شیخ عبدالکریم را بسطهٔ حوزهٔ علمیه و رابطهٔ مذهبی را با شاه و دستگاه حکومت در حدمتعادلی نگهداشت و حفظ کرد . البته گاهی حرکات و اقدامات افراطی میشد که مثل قضیه مشهد یا جاهای دیگر که خوب دستگاه طبیعتاً میرفت و در یک محدوده ای بصورت موضعی این برخوردها صورت میگرفت و بعدهم تمام میشد ولی حاج شیخ عبدالکریم آنوقت اجازه نمیداد که این درگیری بصورت درگیری مذهب و رژیم متظاهر بشود بعد هم بروجردی همین سیاست را دنبال میکرد . در آن موقع و بعد که لایحهٔ اصلاحات ارضی یا اولین طرح اصلاحات ارضی در واقع تهیه شد باز آنجا هم آخوندها بعنوان اینکه دنبال فرصت میگشتند ، گروهی از آخوندها ، گروه ناراضی داخل دستگاه آخوندی که همیشه دنبال فرصت میگشتند که علیه قدرت حکومت یک تظاهری بکنند یک خودی نشان بدنهند از این فرصت استفاده کردند و بعنوان اینکه این خلاف شرع هست و خلاف مذهب هست و تجاوز

به اصل محترم شمردن مالکیت در اسلام هست در داخل همان خودشان یک تظاهراتی کردند و آقای بروجردی با نوشتن یک نامه ای بشاه و عرض کنم به مجلس و اینها در هرحال موجب شد که آن لایحه بصورتی مسخ شد و در واقع طرح اول اصلاحات ارضی متوقف ماند تا موقعیکه بروجردی بود اینکار عملی نشد شاه هم با اینکه ناراضی بود از چمنیین پیش‌آمدی و میخواست که برنامه هایش پیشرفت بکنده ولی به ملاحظه بروجردی و سیاستی که بروجردی داشت با اینکه روابطشان سرد شده بود کم کم تمکین کرد هنوز هم آن قدرت را پیدا نکرده بود که بنشیند و بگویید: هرچه من میگویم همان نستم موقعیکه بروجردی مرد، رژیم یک اشتباہی بنظر من کرد رژیم فکر کرد بهتر است که یک آدمی مثل بروجردی در عرصه روحانیت نباشد یعنی روحانیت و مذهب رئیس‌نشانش باشد برای اینکه اگر رئیس‌می بود خوب همان مشکلاتی که بود درگذشته پیش‌می‌آمد بنا برای اینکه یک رئیس‌انتخاب بشود در واقع جلوگیری کردند و نگذاشتند که یک رئیس یا جانشین برای بروجردی پیدا بشود، در روحانیت در داخل ایران، در خارج ایران هم در عراق مرحوم حکیم بود که البته او بیشتر نفوذ در بین عرب‌ها داشت. این سیاست را برای این پیش‌گرفته بود شاه که دیگر میخواست کار خودش را بدون اینکه با مخالفت احتمالاً "آخوندها" روبرو بشود پیش ببرد و دیگر برخورد نکند تا اینکه رئیس‌مثل‌ا" حوزه علمیه یا رئیس‌مذهب یک نامه ای بنویسد و بخواهد که اینکار متوقف بشود درنتیجه آقای خمینی که مرد جاه طلبی هست و بود و هست و قبضه در طلب بود خود بخود در یک همچین موضعی قرار گرفت که جزو یکی از چندراهبر روحانی جزو یکی از چند رئیس‌مذهب شناخته شد. و از آن جریان اصلاحات ارضی استفاده کرد و چون فئودالهای ایران هم که آن موقع هنوز قدرتشان قابل توجه بود مخالف بودند آنها هم حمایت کردند از آقای خمینی و خمینی ابتدا با یکی دوتا اعلامیه و بعد بالآخره با آن نطق کذاشی در قم در واقع خودش را بعنوان روحانی مخالف، مخالف شاه و خصم آشکار شاه آمد بپیدا ن، آمد، آنوقت چون گروه‌های سیاسی اجازه فعالیت نداشتند و میدان فعالیت نداشتند و قدرت فعالیت نداشتند این گروههای سیاسی هم دیدند که یک کسی پیدا شده که در مقابل شاه قرار گرفته و از موقعیت مذهبی اش استفاده میکند آنها هم یواش یواش پشت سر این قرار گرفتند در هرحال در (پایان نوار ۵)

شروع نوار ۵ ب

خداداد هزارو سیصد و چهل و دو، البته ناگفته نماند که از خارج هم دسته‌ای توی کار بود و کمک میشد بختیار آمده بود در خارج در عراق در قضا یا

سؤال : تیمور بختیار ؟

آقای احرار : تیمور بختیار و در هرحال زمینه‌های یک حرکتی یک شورشی در روز ۱۵ خداداد بوجود آمد که همانصورتی که ملاحظه فرمودید در ثبت‌هست یک عدد ای از جنوب شهر حرکت کردند در قم و در تهران و آمدند و تا حدود ظهر توی خیابانها بازار و خیابانهای اطراف بازار و بعضی ادارات را اشغال کردند شیشه‌ها را شکستند و یکی دوتا کتابخانه را .

سؤال : دانشگاهی‌ها هم بودند جزو شان ؟

آقای احرار : ببینید بیشتر در آن موقع بیشتر کارگردانی این کار را همان مردم مذهبی پائین شهر انجام میدادند یعنی نیروی عمدۀ آنها بودند البته طبیعتاً ممکن است یک عدد دانشجویان هم یا دانش‌آموزان هم که باز آنها وابسته بهمان خانواده‌های نسبته "فقیر پائین شهر بودند توی این مسوج و شرکت داشتند و همراهی داشتند ولی نه بصورت حساب شده و بصورت اینکه از جایی اداره بشوند بطور همان‌طور تصادفی و مسئله مهم این بودکه در ظهر روز ۱۵ خداداد دولت تصمیم گرفت که اینرا ریشه کن کند و با فرستادن نیروهای زرهی و سربازها و اینها خوب‌همه را گرفتند و خیابانهارا پاک کردند و این مسئله تمام شد بعد هم خود خمینی را گرفتند یعنی نرسید بآنچه که مثلًا "مثل جریان انقلاب در طول چند روز شکل پیدا کند بعد مخالفین بدانند که میتوانند بروند یکچایی هم‌دیگر را پیدا بکنند، مساجد مثلًا" مرکز تجمع قرار بگیرد و تظاهرات مکرر و مکرر اتفاق بیفتند، نرسید بآنچا همان روز اول قلع و قمع شد.

سؤال : خیلی از مخبرین خارجی حتی یک امریکائی نوشته بود که خمینی دلیل

مخالفتش کاپیتولاسیون بود یعنی مخالفت با کاپی تولاسیون ؟

آقای احرار : در چه زمانی ؟ در موقعیکه اول لایحهٔ مربوط به برخورد اری ما مورین آمریکائی از یک حقوق خاصی در ایران و چند کشور دیگر هم مطرح بود . البته میدانید که تنها مربوط به ایران نبود در چند کشور دیگر هم امریکائیها توانسته بودند همچنین امتیازی را بگیرند حالا از این امتیاز اصلاً" از این چه نفعی داشتند و چرا اینکار را کردند اصولاً" واقعاً" من هنوز هم نمیدانم ، کار بی اساسی بود بعقیده من . امریکا نفعی از اینکار نمی‌برد جز اینکه تحریک میکرد احساسات مردم را در آن موقع هم البته خمینی اعلامیه‌ای داده بود مخالفت‌کرده بود یعنی خمینی در طول این جریانات یکی از مخالفینی بود که از هر فرصتی استفاده میکنند و با یک اعلامیه میخواهد خودشان را مطرح بکنند ولی هیچوقت شاخصیت نداشت با آن عنوان که رهبر یک ملت یاختی یک موج یا حتی یک حرکت ... واقع بشود .

سؤال : شما زمان حکومت شاهپور بختیار تهران بودید ؟ نه ؟

آقای حرار : بله .

سؤال : چطور توجیه میکنید که هیچکدام از این روشنفکران ، استاد دانشگاه ، خبرنگاران ، هیچ کسی . اصلاً" روزنامه نویس هیچکس از بختیار طرفداری نکردو بختیار تمام وقت ضد آخوند بود و بر ضد آخوند صحبت میکرد .

آقای احرار : اولاً" در آن موقع همه طرفدار آخوند بودند همهٔ روشنفکران و همهٔ عرض کنم که اینها که شما اسم می‌برید تماشان نه تنها اصلاً" خودشان آخوند شده بودند یک موج مذهب‌گرایی عجیبی در مردم پیدا شده بود بخصوص در روشنفکران در دانشگاهیان و اینها ، بنابراین کسی که در آن روزها سعی میکرد که خودش را مخالف آخوند یا حتی مثلًا" در مقابل مذهب قرار میگرفت و میخواست بگوید که من مذهبی نیستم اصولاً" این برایش یک امتیاز محسوب نمیشد این یک ضعف و یک ایراد بزرگ بود و حتی من خودم تعجب میکرم وقتی آقای بختیار در آن

هنجاره عجیب و غریب که آتش از درو دیوار می بارید و مردم با نصوصت، مردم فقیر و گرسنه و پا بر هنده و عرض کنم که گرسنه که میگوییم البته به معنای مصلح و مجازی است نه به معنای واقعی اش، به رحال مردم پائین شهر و توده های مردم توده هایی که بیشتر شان هم مذهبی بودند اینها توی خیابانها بودند شیشه می شکستند و اینها من تعجب میکردم که آقای بختیار مثل این که الان در یکی از کشورهای پیشرفته غربی مثلاً "در انگلستان یا در فرانسه هست و نخست وزیر شده با یک لباس بسیار شیک کراوات خیلی شیک خیلی سرو وضع مرتب موهای شانه کرده می آمد مثلاً" در مصاحبه ها بزبان انگلیسی صحبت کند، بزبان فرانسه صحبت کند، مثل اینکه نخست وزیر فرض کنید فرانسه هست یا نخست وزیر انگلیسی است یک همچنین چیزی داشت یعنی ایشان هم با اینکه خودش عضو با صلاح جبهه ملی بود و از سالها پیش خودش را مردمی میدانست اصولاً "هیچ تماسی با این گروه از مردم، بنتظر من نداشت و این جریان را اصولاً" نمی شناخت، این یکی دیگر اینکه این مسئله ایست که حتی ماهها پیش از اینکه آقای بختیار سرکار باید یکی از دلایل ناکامی بخصوص کابینه شریف اما می همین مسئله بود که مثلاً "دولت میخواست یعنی شاه دیگر تسلیم شده بود با این مسئله که یک گروه فاسدی در دستگاه حاکمه ایران بودند و بدبانی داشتند و خوب است که حالا برای اینکه مردم راضی بشوند و جریان بجا های باریکتر نکشد تیم عوض بشود گروهی از مردم خوشنام، روشن فکر، ملیون و آدمهایی که به رحال از نظر فساد آلودگی ندارند، آدمهایی را که مردم و جامعه قبولشان دارند اینها بایند و در حکومت شرکت بکنند و مقامات و مناصب حساس با این اشخاص داده بشود. بنده خودم شاهد بودم که در تعداد...، موارد بسیار که خوب اشخاصی پیشنهاد میشدند برای وزارت برای مقامات عالی دولتی ولی با اینکه آدمهایی نبودند که با نصوصت مثلاً "انقلابی باشند و اینها دست بهم می مالیدند و بعد از چند روز عذر می خواستند یعنی کار بجائی رسیده بود که دیگر همکاری کردن با این رژیم به رصورتی به ر شکلی و قرار گرفتن در کنار این رژیم برای کسانی که یک آبروئی داشتند این یک باخت محسوب میشد بهمین دلیل هم خود آقای بختیار یکی از بازندگان البته در آن زمان را میگوییم این جریان بود چون بختیار فکر کرد که خوب زمان مساعد اینست که ایشان باید و فرصتی بدست بیاورد و نخست وزیر میشود و میتواند قبضه بکند ولی بطوریکه دیدیم نه تنها نتوانست قبضه بکند

بلکه خود او هم در کنار دیگران قرار گرفت از نظر اینکه موج انقلاب اورا هم پر تشنگی بیرون و به رصویر پرایش اعتباری بوجود نیاورد . این کاملاً "طبیعی" بود بنابراین دیر شده بود .

سؤال : دیر شده بود ؟

آقای احرار : دیر شده بود بله

سؤال : سلطنت اینطور از هم پاشید ؟

آقای احرار : بله ، بله

سؤال : آقای احرار فکر میکنید که اگر بجای آقای بختیار آقای سنجابی قبول کرده بود که نخست وزیر بشود ممکن بود وضع تغییر بکند یا ... ؟

آقای احرار : بله ، اولاً "اگر" هیچ وقت در تاریخ و در مسائلی که اتفاق افتاده "اگر" را نبایستی که ملاک قرار داد معروف است که میگویند اگر دماغ کلئوپاتر یک خورده کوتاه تر بود تاریخ مسیرش عوض میشد . ولی در یک دید کلی، در یک بررسی کلی گفتم چون حوادث ایران وحوادث انقلاب ایران یک چیز استثنای نبود آنهم مثل جاهای دیگر بود و در روایه هم همانطور که امروز با خیلی راجع بآن صحبت کردیم بالاخره تزار فکر میکرد اگر یک آدمی مثل کرنسکی را بیاورد که مرد موجه بود یک شخصیت مورد احترام و مورد قبول عامه بود، محبوب بود واقعاً، در موقعیت بسیار برجسته ای رهبر واقعی اقلیت بود، این حزب میتواند انقلاب را مهار بکند و حکومت ملی تشکیل بدهد ولی بطوریکه دیدیم این موفق نشد در حالیکه کرنسکی بهیچوجه ازینظر شخصیت واقعاً با آقای بختیار قابل مقایسه نبود برای اینکه بختیار تا روزیکه به نخست وزیری رسید در بین گروه، خیلی گروه خاصی از مردم و حتی ملیون شناخته شده بود یک رهبر برجسته ملی نبود البته متاسفانه رهبر برجسته ملی ما آنوقت نداشتیم ولی به رحال با زرگان خوب، خیلی موقعیت برجسته تری داشت خیلی بیشتر از آقای بختیار، من واقعاً "فکر

میکنم که در آن موقعی که بختیار تعیین شد برای نخست وزیری یعنی آمادگیش را اعلام کرد و بعد هم آوردنیش برای نخست وزیری، دیگر خیلی دیر شده بود . در آن موقع شاید اگر با زرگان می پذیرفت و می آمد و با حمایت البته دیگران و حمایت دوستان دیگرش بخصوص گروه های مذهبی دولت را در دست میگرفت احتمال این را داشت که جریانات پک صورت دیگری را بخودش بگیرد و در یک مسیر دیگری پیش برود ولی هر کس دیگری اگر جای ... آقای سنجابی هم می آمد جای بختیار نمیدانم ... میدانید بستگی داشت با اینکه تاچه حد از طرف عوامل مختلفی که در آن موقع موثر بودند در جریان حرکت انقلابی هنوز نمیتوانم بگویم که در حرکت انقلابی مورد حمایت قرار میگرفت اگر یک ائتلاف بزرگ ملی صورت میگرفت و همه تایید میکردند بنظر من احتمال داشت ، مثلا " خود دکتر صدیقی را اگر همه تاییدش میکردند شاید میتوانست موفق بشود گو اینکه دکتر صدیقی نمیتوانست مذهبی ها را جذب بکند .

سؤال : عجیب است که هیچکس خطر این آخوندیسم را حس نمیکرد توی ایران ؟

آقای احرار : صحبت آخوندیسم نیست صحبت مذهب است ببینید یک نکته ای را خانم سمیعی توجه داشته باشید که ایران بهر حال یک کشوریست مثل کشورهایی که در اطراف ما هست مثل افغانستان ، مثل پاکستان ، مثل عراق ، مثل سوریه ، مثل لبنان حتی که شما ملاحظه میفرمایید لبنانی که بهر حال یک کشوری بوده که هیچ وقت بآنصورت اسلامی نبوده ولی مذهب در آنجا هست در ایران هم مثل آنجاهای دیگر بسیار قوی هست ، مردم بسیار مذهبی هستند و همانطور که بندۀ عرض کردم که شاه بزرگترین اشتباہی که کرد در مورد خودش و مملکت این بود که بهر حال خودش و رژیم را قاطی کرد و طوری شد آن روزی که ضربه خورد بشخص او و ساقط شد رژیم هم همراهش ساقط شد در حالیکه در مراحل پیش خوب خیلی اتفاق افتاده بود که یک همچنین موج هائی پیدا شده بود و این موج ها دولت را بسا خودش برده بود بسیار خوب این دولت رفته بود یک دولت دیگر آمده بسود آن دولت بعد از مدتی حالا میماند یا میرفت در هر حال هم شاه سرجایش بود و هم رژیم سرجایش بود . در جهت معکوسش هم این مطلب صادق بود که آخوندها و البته شخص آقای خمینی برادر سیاست غلطی که حکومت از سال ۱۳۴۲ باينطوف

یعنی سازمان امنیت و دولت بازی کردند کم کم مذهب متبلور شد در وجود آخوند و آخوند در وجود خمینی یعنی خمینی سابل روحانیت شد و روحانیت هم که همیشه سابل مذهب بنا براین وقتی خمینی علم شد یعنی مذهب در مقابل سلطنت قرار گرفت مذهب در مقابل حکومت قرار گرفت مذهب مردم را جذب میکرد مردمی که احساسات مذهبی داشتند حتی همان سربازی که صبح پا میشد با سرود شاهنشاهی یا مراسم صبحگاهی دعا بشاه میکرد و کارش را شروع میکرد در هر حال وقتی که میرفت آنجا و می دید که آخوندی در مقابلش قرار گرفته دستش میلرزید و تردید برایش پیدا میشد این مسئله خیلی مهم است که مسئله آخوند نبود مسئله مذهب بود و هنوز هم هست تا یک حدود زیادی.

سؤال : مسئله مذهب است بنظر شما .

آقای احرار : مسئله مذهب است البته یک .. یک تبصره کوچک هم در اینجا بند
باز کنم اینظرفی هم هست که اولش آقای خمینی و حکومتی که در هر حال بعنوان حکومت جمهوری اسلامی دارد عمل میکند خودش خود بخود یک مقدار زیادی این وضع را یعنی این فکر را در ایران بوجود آورد که پس آخوندها و بخصوص آخوندهایی که در موقع قدرت قرار دارند نمیتوانند نماینده مذهب شان باشند، هنوز بسیاری از مردم برای اینکه خودشان را قانع بگنند میگویند که نه اینها نمیتوانند اسلام را بفهمند بنا براین اسلام سرجای خودش هست محترم هم هست مذهب هم هست خدا هم بجای خودش پس اینها نمیتوانند نماینده و مظہر مذهب و اسلام باشند .

سؤال : چون وقتی که بختیار سرکار آمده بود تمام آن خواسته های مردم را که چهارتا بود نمیدانم انحلال سازمان امنیت، آزادی زندانیان سیاسی همه اینها را انجام داد میدانید ولی مردم نمیخواستند، مردم آخوند میخواستند ... من اینرا نمی فهمم .

آقای احرار : این یک چیزیست که این حرفری است که بخصوص خود آقای بختیار و دوستانش رویش دائم " تاکید میکنند و تکیه میکنند اولا" بند. یک چند نکته

را بشما بگویم آزادیهای سیاسی و مطبوعاتی بهبیچوجه ره آورد آقای بختیار نبود از زمان، از همان وقت که بنده خدمت‌شما عرض کردم که هویدا خودش آمد جلسه تشکیل داد. گفت که من طرفدار آزادی‌ها هستم مطبوعات باید آزاد باشد، پس بنا براین این جریانی بود که خود بخود حادث می‌شد یعنی رژیم در ... وقتیکه می‌گفت فضای باز سیاسی اعلام می‌کنم یعنی مطبوعات آزادند. بعد هم بتدریج این موج آزادیهای مطبوعاتی با آنجا کشید که زمان آقای شریف‌اما می‌اصلاً مطبوعات در کمال آزادی بودند اعتصاب کردند با دولت قرارداد بستند، رئیس سدیکای نویسنده‌گان با رئیس دولت قرارداد آزادی امضا کرد. در زمان شریف‌اما می مطبوعات دیگر آن آزادی که آقای دکتر بختیار می‌گوید، در زمان شریف‌اما می بست آوردن آنهم نه اینکه شریف‌اما می بخواهد با آنها بدهد، جریان اوضاع کلی مملکت این را داد همچنانکه ... آزادیهای سیاسی را تسا حدود زیادی راجع به انحلال سازمان امنیت آنهم از زمان شریف‌اما می درواقع مطالعات شروع شده بود و در زمان ازهاری لایحه اشتیه شده بود در زمان حکومت آقای ازهاری که حکومت نظامی هم بود. البته ابتدا برنامه برای این بود که سازمان امنیت ... بطورکلی بصورت یک اداره خیلی کوچک در بیايد تمام آن اقتدار اتش را از آن بگیرند و همانطور هم در عمل گرفتند ولی بالاخره آنجائی رسیده که لایحه اش را رفیق و دوست خود بنده آقای دکتر نجفی تهیه کرد نجفی که وزیر دادگستری شریف‌اما می بود و بعد در کابینه ازهاری هم وزیر دادگستری باقی ماند، که خود نجفی خوب بیادم است که روزی که رفته بود با مطالعه در این باره این لایحه تمام شده بود کارشناسانی که در این کار مطالعه می‌کردند در دادگستری لایحه را تمام کرده بودند طرحشان را تهیه کرده بودند طرح لایحه را برده بود بشاه صحبت کند بعد برگشت من عرش همان روز که رفته بود پیش شاه همیگر را دیدیم گفت وقتی که من گفتم این لایحه تهیه شده و آماده است که فردا یا پس فردا بدهیم به مجلس گفت شاه از جایش پرید گفت شما واقعاً می‌خواهید ساواک را منحل بکنید؟ گفتم که بله دیگر ملاحظه می‌فرمایید و بعد هم یکی دو سه تا شمه گفتم برای اینکه توجیه بکنم از کارهای عجیب و غریبی که در آن زمان در ساواک انجام شده بود و در جریانش قرار گرفته بودم اینها را هم برای شاه تعریف کردم که یک همچنین کارهایی شده یکی دوتا داستانی بود که

او برای من نقل کرد گفت شاه اینها را گوش کرد گفت بلی همه اینها را میدانم ولی شما بدانید که اگر سواک منحل بشود در این مملکت دیگر سنگ روی سنگ بند نمیشود ، نجفی گفت که من گفتم با علیحضرت که دیگر اینکار باید بشود .. گفت خوب دیگر خودتان میدانید . این مذاکره آقای نجفی است با شاه قبل از اینکه آقای بختیار اصلاً صحبت نخست وزیریش بشود بنا براین لایحه ای است که تهیه شده بود من الان دقیقاً " یادم نیست ولی فکر میکنم که حتی لایحه به مجلس س هم داده شده باشد اگر اشتباه نکنم ، بنا براین درزمان آقای دکتر بختیار این لایحه تصویب شده فقط در .. آن زمان سازمان امنیت اصلًا خود بخود متلاشی شده بود چون حتی رئیس سازمان امنیت، رئیس قبلیش که آقای نصیری بود که در زمان شریف امامی بازداشت شد . معاون سازمان امنیت که همه کاره بود آقای ثابتی درزمان شریف امامی اصلًا ایران را ترک کرد . عناصر اصلی سازمان امنیت که کمیته ها و این چیزها را در اختیار داشتند اینها قبل از آمدن آقای بختیار اینها همه شان رفته بودند و سازمان امنیتی اصلًا " عملًا " وجود نداشت . خوب درزمان آقای بختیار لایحه اش " عملًا " تصویب شد و اجرا شد . بله یکی هم مسئله خروج شاه از ایران است که آقای دکتر بختیار چندین بار گفتند که ایشان بروند که با صلاح موجبات خروج شاه را از ایران فراهم کردنده و میگویند که یکی از شرایط من برای قبول نخست وزیری این بود که شاه برود همانطور که خدمت شما عرض کردم این شاه بود که از مدت‌ها پیش تصمیم گرفته بود از ایران ببرود و بنظر من هم خود او .. بزرگترین اشتباه را مرتكب شد از نظر خودش وبالآخره دستگاه هم اینکه اگر یک سیاستمدار واقع بین در آن موقع بود با همه مخالفتی که ممکن بود با شاه داشته باشد سعی میکرد که شاه از ایران پاپیش را بیرون نگذارد بهمین دلیل هم آقای دکتر مدیقی اصلًا " بخار اینکه مخالف بود با این شاه نتوانست بالآخره با ایشان به توافق برسد که جریانش هم بالآخره این بود که شاه اصرار داشت که ببرود و صدیقی گفت که آقا اگر شما بخواهید بروید من نمیتوانم این کار را بکنم و خودش را کنار کشید بعد شب در منزل قطبی، بختیار که شنیده بود که یک همچنین چیزی شده و صدیقی کناره گیری کرده گفته بود من حاضرم بنا براین ... بختیار یک زمانی که کار از کار گذشته بود که بختیار آمد حالا پیش خودش چه حساب کرده بود و چه فکر میکرد .. فکر میکرد که بتواند این موج را کنترل بکند من واقعاً " نمیدانم .

سؤال : بعد از آن زمان شما که .. در روزنامه مثلاً" بودید کسی از آمدن ژنرال هویزرا و اینها هیچکس خبر نداشت یعنی آن چیزهایی که پشت پرده میگذشت کا ملا" محrama نه بود ؟

آقای احرار : بله مسلم است نه آمدن و نه رفتن اشخاص مثل هویزر و اینها که بخصوص به چیزهای نظامی و مستشاران نظامی و این حرفها ارتباط داشت اینها چیزهایی بود که همیشه در پرده بود حتی نخست وزیر هم در بسیاری از موارد اطلاع پیدا نمیکرد . مسایل امنیتی و مسایل نظامی و گاه گاه مسایل سیاست خارجی چیزهایی بود که بکلی فقط در یک محدوده خاصی وزیرنظر شخص شاه صورت میگرفت مثلاً" راجع بمسایل امنیتی مکرر مواردی پیش میآمد که هویدا میگفت که آقا راجع به آن چیزهایی که به امنیت مربوط میشود با آن صحبت نکنید و واقعاً" نمیخواست خودش را آشنا بکند و نبود در جریان .

سؤال : با وجود اینکه بهر حال رئیس سازمان امنیت بهر حال زیرنظر نخست وزیر بود ...

آقای احرار : زیر نظر نخست وزیر یعنی عنوان تشریفاتی، رئیس سازمان امنیت، معاون نخست وزیر است ولی معاون نخست وزیر آن چنان معاون نخست وزیری بود که اصلاً" هیچ وقت گزارش کارش را به نخست وزیر نمیداد بطور رسمی نخست وزیر را در جریان بعضی کارهایش بهر حال قرار میدادند ولی چندتا معاون داشت نخست وزیر که اصلاً" معاون او نبودند در واقع معاون نخست تشریفاتی او بودند مثلًا" معاون امور دفاع غیرنظامی که نخست وزیر در این جریان هیچ اطلاع نداشت و با و مربوط نبود یا همین سازمان امنیت . و مثلًا" فرض کنید که وزیر جنگ در کابینه بود و طبیعتاً" عضو دولت بود ولی وزیر جنگ هیچ وقت نخست وزیر را رئیس خودش حساب نمیکرد او شاه را رئیس خودش میدانست .

سؤال : خیلی متشرکم ، خیلی شمارا خسته کردم .

آقای احرار : نه خیر خیلی ممنونم از اینکه بحروفهای من گوش کردید .

سؤال : متشرکم



the first time, the author has been able to find a single specimen of *Leptothrix* which was not associated with a tumor. This specimen was obtained from a 25-year-old woman who had been married for 10 years and had given birth to two children. She had no history of genital lesions or bleeding. A vaginal smear showed a moderate amount of mucus and a few scattered epithelial cells. No malignant changes were observed. The cervix was normal. A small amount of mucus was obtained from the endocervix. This mucus contained a large number of *Leptothrix* organisms. The patient was asymptomatic and no treatment was given.

